حقیقت مذہب نیچری

بعون الله تعالی

مدیر روزنامه فرهنگ منطبعه دار السلطنه اصفهان در نمره ۱۰۱ سال سیم مورخه ششم شهر رجب المرجب سنه ۱۲۹۸ شرح ذیل را در تمجید این کتاب مبارک می نویسد

فرهنگ

سالها میگذشت که بدین آرزو بودم که در خصوص تعلیمات باطله و انتشار قوانین تمدن نما که بالمره منافی تمدن و تربیت و مزیل اخلاق حسنه است و در مضار اشاعه بعضی از شعب آزادی که سبب بی نظمی تمام روی زمین شده و در فسادهای حاصله از اعطای حقوق مجهوله ناشایسته بعامهٔ افراد انسان رساله مخصوص و مبسوط برشتهٔ تحریر آوردم بملاحظه رعایت کلیهٔ افراد اهل علم و بملاحظه اینکه این عنوان منافی خواهد شد رأی عموم علما و حکمای این عصر را اگر معدودی از آنها که بحلیهٔ دین و مزیت عقل سلیم آراسته اند و بواسطه گرفتاریها بامور تهیا و اشغال دیگر بنوشتن این رساله مقدسه موفق نشدم لیکن امروز هزار گونه سجدات شکر مینمائیم که در ایام حیات خود بوجود حکیمی دانشمند و سلیم

الذوق آگاهی حاصل کردم که بدون لم وزیاد در اقصی بلاد هندوستان
تمام عقاید این خاک را بیان کرده و برشته تحریر درآورده است
لهذا کمال مباهات مینمایم بوجود این دانشمند یگانه که چنین خدمتی بزرگ را
در عالم تمدن و جمعیت انسانیه از قوه بفعل آورده و مفاسد بی دینی را
بر قوانین و اصطلاحات همان طبیعیین و دهریین بیان نموده لزوم تدینات
یکی از ادیان را درین عالم عنصری ببیانات واضحه و براهین طبیعیه
و عقلیه و وجدانیه مکشوف نمود و ارواح انبیا بخصوص سید المرسلین را
از خود راضی و مسرور کرده این خاک را گرچه از شرافت پیش قدمی درین
مسئله محروم ماندم لیکن چون منظور از ارتکاب این زحمتهای شاقه اصلاح
حال کلیه بنی نوع ما و بقای انتظام عالم و خدمت بتمدن است از ید
قدرت هر کس که ظاهر شود مایه سرور و انبساط است لهذا هیئت
اجتماعیه انسانیه و عالم تمدن را بوجود این حکیم دانشمند و وحید خردمند
تبریک و تهنیت میگویم و بر خود فرض میدانم که رساله او را که باید فی
الحقیقه کتاب مقدس شمرده در ذیل فرهنگ متدرجا بطبع رسانم تا عامه
مردم بخصوص ایرانیان زودتر بعیوب روش اغلب اروپائیان ملتفت
شده و از تقلیدات بی شعورانه خود که مخرب مملکت و ویران کننده وطن
ما و براندازنده معاملات و روابط معاش [illegible] غرض
گوید مصنف این رساله فخر الحکماء ال[illegible] لم فرزانه
جمال الدین الحسینی است که این [illegible] السنه

بطبع رسانیده با همین پیشته اخیر از حیدرآباد دکن هندوستان برای این بی مقدار ارمغان فرستاده است

فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ

حقیقت

مذهب نیچری و بیان حال نیچریان

تألیف جمال الدین حسینی سنه ۱۲۹۸

۸۸

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

رساله مولانا جمال الدین الحسینی

درین روزها از تمامی هندوستان چه ممالک مغربیه و شمالیه اوده و چه
پنجاب و چه بنگاله و چه سند و چه حیدرآباد دکن صدای نیچر نیچر بگوش میرسد
و در هر بلده و قصبه معدودی چند ملقب به نیچری یافت میشوند و چنان
ظاهر میشود که این فرقه همیشه در ازدیاد و افزونی است خصوصا در مسلمانان
و از اکثری از این گروه پرسیدم که حقیقت نیچر چیست و این طریقه بچه نهج پدید
شده است و آیا این جماعت نیچریه بدین مسلک جدید در اصلاح مدنیت
میکوشند و یا آنکه ایشان را مقصد دیگریست و آیا این طریقه منافی
دین است و یا آنکه بهیچ وجه مخالفتی با دین ندارد و چه نسبت است در میان
آثار این طریقه و آثار مطلق دین در مدنیت و هیئت اجتماعیه و این طایفه
اگر قدیم بوده است پس چرا تاکنون در عالم منتشر نگردیده است و اگر جدید
است چه اثری بر وجود ایشان مترتب خواهد شد و لکن هیچیک از ایشان

جواب شافی و کافی از این سؤالات من ندادند و لهذا ملتمسم که آن جناب حقیقت نیچر و نیچریرا مفصلا از برای بنده بیان فرمایند فقط محمد واصل

مدرس ریاضی مدرسه اعزه حیدرآباد دکن

۱۹ محرم سنه ۱۲۹۸ هجری

نبوی

ای دوست عزیز

نیچر عبارتست از طبیعت و طریقه نیچریه همان طریقه دهریه است که در قرن رابع و ثالث قبل از میلاد مسیح در یونانستان ظهور نموده بودند و مقصود اصلی این طایفه نیچریه رفع ادیان و تأسیس اساس اباحت و اشتراک است درمیانه همه مردم و از برای اجرای این مقصد سعیهای بلیغ بکار برده اند و بلباسهای مختلف خود را ظاهر ساخته اند و در هر امتی که این جماعت پیدا شدند اخلاق آن امت را فاسد کرده سبب زوال آن گردیدند و اگر کسی در مبادی و مقاصد این گروه غور کند بخوبی برو هویدا خواهد شد که بغیر از فساد مدنیت و تباهی هیئت اجتماعیه نتیجه دیگری بر آرای اینها مترتب نخواهد گردید و بلاریب که دین مطلقا سلسله انتظام هیئت اجتماعیه است و بدون دین هرگز اساس مدنیت محکم نخواهد شد و اول تعلیم این طایفه برانداختن ادیان است

و اما سبب عدم شیوع این طریقه با آنکه از دیر زمان ظهور نموده است نیست
مگر انتظام عالم انسانی که اثر حکمت بالغهٔ آلهیه است همیشه نفوس بشریه را بر این
داشته است که در ازالهٔ این طریقه سعی نمایند و بدین جهت هیچ وقت او را
ثبات و پایداری حاصل نشده است و از برای شرح و بیان آنچه ذکر شد رسالهٔ
صغیره انشا نمودم انشاء الله مقبول خرد عزیزی آن صدیق فاضل خواهد گردید
و البته ارباب عقول صافیه بنظر اعتبار بدین رساله خواهند نگریست

و آن رساله این است

الدین قوام الامم و به فلاح ابناء البشر یتجر ثمرة المساعی و ارومة الاداب
و فیه سعادتها و علیه مدار ثمارها و علیه مدارها و منه الخیر السلامی و بها هلاک الن

لفظ نیچر در جمیع اقطار هندوستان درین روزها شایع و ذایع گردیده است
و در هر مجمع و محفلی ذکری ازین لفظ میرود و خاص و عام هر یکی بر حسب
دانش خود توجیهی و تفسیری از برای این کلمه میکند و لکن غالب آنها از حقیقت
و اصل و وضع آن غافلند لهذا بر خود واجب دانستم که معنی حقیقی این کلمه و
مراد اصلی او را بیان کنم و حال نیچریان را از ابتداء توضیح نمایم و مفاسد و مضار
این گروه در عالم مدنیت و هیئت اجتماعیه سرزده است بر حسب تاریخ مفصل
شرح و بسط دهم و ببرهان عقلی وانمایم که این طائفه در هر ملتی که یافت شود
لا محاله موجب زوال و اضمحلال آن ملت خواهد گردید •

پس میگوییم آنچه از تواریخ صحیحه ظاهر میشود اینست که در قرن رابع و ثالث
قبل از میلاد مسیح حکمای یونان بر دو گروه منقسم گردیدند گروهی برین ذاهب

شدند که درای این موجودات حسیه و سوای این کونات مادیه موجود هست مجرد از ماده و مده و آن موجودات منزهند از لوازم و عوارض اجسام و متعالی و مطهرند از نقایص جسمانیات و گفتند که سلسله این موجودات مادیه و مجرده همه منتهی میشود بموجود مجردی که از جمیع الوجوه بسیط است و بهیچوجه در و تألف و ترکیب متصور نمیگردد و وجود او عین ماهیت و حقیقت او میباشد و ماهیت و حقیقت او عین وجود اوست و اوست علت اولی و باعث حقیقی و موجب اصلی و خالق جمیع موجودات چه مادیات بوده باشد و چه مجردات و این جماعت مشهور گردیدند بمتألهین یعنی خداپرستان چون فیثاغورس و سقراط و افلاطون و ارسطو و اضراب ایشان و گروهی بدین اعتقاد کردند که بغیر از ماتیر یعنی ماده و مادیات که بیکی از حواس خمسه مدرک میشود چیز دیگری موجود نیست و این طایفه نامیده شدند بماتریین و چون سبب تاثیرات مختلفه و خواص متنوعه مواد از آنها سئوال شد اقدمین این جماعت جواب دادند که جمیع تاثیرات لازمه ناشی از طبع مواد است و طبع را در زبان فرانساوی ناتور و بلسان انکلیزی نیچر مینامند و ازین جهت این جماعت بالطبیعین نیز مشهور گشتند و طبیعی را بزبان فرانساوی ناتورلیسم میگویند و مادیرا ماتیرلیسم گویند

و سپس این در کیفیت تکون کواکب و

پیدایش نباتات و حیوانات پیشینیان این گروه یعنی ماتریین اختلاف کردند برخی برین ذاهب شدند که پیدایش هیأت علویه و سفلیه و تکون این موالید محکمه متقنه برحسب اتفاق بوده است و گویا اینها بسبب مخافته

عقل خود قائل بجواز ترجیح بلا مرجح شده‌اند وابتداء این قول از دمقراطیس
بظهور پیوست واو گفت جمیع عالم از ارضیات وسماویات مؤلف است
از اجزاء صغار صلبه که متحرک بالطبع است واز روی اتفاق بدین هیأت
واشکال جلوه‌گر شده است

وبعضی دیگر بر آن قائل شدند که سماویات وکره زمین بر این هیئت خود از ازل
الآزال بوده وخواهد بود وسلسله انواع نباتات وحیوانات را ابتدائی نیست
ودر هر بزرئی نباتیست مندمج ودر هر یکی از آن نباتات مندمجه بزوریست پنهان
وهلم جرآ وهمچنین در هر جرثومه ئی از جراثیم حیوانات حیوانیست پوشیده
در حالت کمال خلقت ودر هر یکی از آن حیوانات پنهانی جراثیم ایست مخفی و
هکذا الی غیر النهایه وازین غافل شدند که لازم می آید برین قول وجود مقادیر
غیر متناهیه در مقدار متناهی

وجماعتی اعتقاد کردند که سلسله انواع نباتات وحیوانات قدیم است
چنانچه نظامات وهیآت علویات وسفلیات قدیم میباشند ولکن جمیع آحاد
نباتات وحیوانات ازلی نیست بلکه هر فردی از افراد آنها بمنزله قالب
است از برای تکون جراثیمیکه مشابه ومشاکل خود بوده باشد وازین ذاهل
شدند که بسا حیوانات ناقصة الاعضا است که از آنها حیوان تام الخلقه
بوجود می آید

وشرذمه ئی گمان خود را بنهج اجمال بیان کرده گفتند که انواع نباتات
وحیوانات بمرور زمان وتتالی دهور از صورتی بصورتی متبدل شده تا بدین

صورت حالیه رسیده است واین گمان از ابیقور که اتباع دیوجانس
کلبی میباشد بظهور رسید واو گفت که انسان اولا مثل خنزیرها پر ازمو بوده
ورفته رفته بدین هیئت حسنه درآمده است وهیچ دلیلی بدین معنی اقامه
نکرده که چرا باید مرور زمان علت تبدل صور گردد ومتأخرین این گروه یعنی
نیچریها چون دیدند که علم ژئولوجیا یعنی طبقات الارض ابطال کرد قول
بعدم تناهی سلسلهٔ انواع را لهذا ازین قول نکول کرده پس از آن اختلاف
کردند اولا در تکون جراثیم انواع نباتات وحیوانات طائفهٔ گفتند که
جمیع جراثیم انواع در آنوقتی تکون یافت که التهاب کرهٔ زمین روی بنقصان
نهاد واکنون هیچ جرثومهٔ متکون نمی شود
جماعتی گفتند که اکنون هم تکون جراثیم میشود خصوصاً در خط استواء
بجهت اشتداد حرارت دهرودی این طائفه عاجز شدند از بیان اسباب
حیات این جراثیم چه حیات آنها بحیات نباتیه بوده باشد وچه بحیات حیوانیه
خصوصاً در وقتیکه ملاحظه کردند که حیات فاعل است در بسایط آن جراثیم و
موجب التئام آنهاست واوست که اجزاء غیر حیه را بتغذیه حی وزنده می
گرداند وهر وقتیکه در حیات نقصانی شود در تماسک وتجاذب آن بسایط
وهن وسستی روی میدهد ومعشری ازیشان خیال شد که این جراثیم با زمین
در حین انفصال از کرهٔ آفتاب بوده است واین بسیار عجیب است زیرا
که آنها میگویند که زمین در آن هنگام قطعهٔ بود از آتش پس چگونه شد
که آن جراثیم وبزرها محترق نگردید واجزاء آنها از یکدیگر متلاشی نشد

وثانیا

وثانیاً این جماعت متأخرین نیچرییه یعنی مادیین اختلاف کردند در تحول آن جراثیم از حالت نقص بکمال و از عالم ناتمامی بدین صور و هیأت متقنهٔ محکمه

۱ برخی برین رفتند که هر نوعی را جراثیمی است مخصوص و آن جراثیم بمقتضای طبیعت خویش حرکت نموده و اجزاء غیر حیّه را بتغذیه جزء خود کرده بلباس نوع خویشتن جلوه گر میشود و ازین تغافل ورزیدند که در تحلیل کیمیاوی هیچ تفاوتی در میانه نطفهٔ انسان و نطفه گاو و خر پیدا نمیشود و در هیچیک از نطفهای آنها زیادتی و نقصانی در عناصر بسیطه نیست پس اختصاص و امتیاز از کجا آمد

۲ صنفی برین قرار دادند که جراثیم جمیع انواع خصوصاً حیوانات متساویست و هیچ فرقی و تفاوتی در آنها نیست و انواع را نیز امتیاز جوهری حقیقی نمیباشد و لهذا گفتند که آن جراثیم بمقتضای زمان و مکان برحسب حاجات و ضرورات و بموجب قواسر خارجیه منتقل میگردد و از نوعی بنوعی دیگر و متحول میشود از صورتی بصورتی اخری و سید این طایفه داروین میباشد و او کتابی تألیف کرده در و بیان میکند که اصل انسان میمون بود و رفته رفته در قرون متتالیه بسبب دواعی و بواعث خارجیه از صورت میمونی تبدیل و تغییر یافته به برزخ ارنن اوتان رسیده و از آن صورت منتقل گردیده باول درجهٔ انسانی یا آنها که جنس یام یام و سایر زنوج بوده باشد پس از آن بعضی از افراد انسان عروج نموده برافق اعلا از افق زنگیها مقام

گزید و آن افق انسان قوقاسی است و بر حسب زعم این شخص ممکن است که بعد از مرور قرون و کرور دهور پشه‌ها فیل گردد و فیل‌ها تدریجاً پشه شود

و اگر از او پرسیده شود

که انواع درختها و نباتاتیکه در بیشه و جنگلهای هندوستان از قدیم الایام بوده و در یک بقعه از زمین پای در گل و بیک آب و هوا تربیت میشود چه سبب آنها در بنیه و طول و اوراق و ازهار و اثمار و طعم و عمر مختلف میباشد و چه ود... و بواعث خارجیه در آنها تاثیر کرده است با وحدت آب و هوا و مکان البته

بغیر از عجز چیزی دیگر اظهار نخواهد کرد

و اگر گفته شود او را که ماهیان بحیرهٔ ارال و بحر کسپیان با اشتراک آنها در ماء سیل و مشرب و تسابق آنها در یک جولانگاه چرا اشکال و هیئات آنها مختلف

گردیده است بجز زبان خوائیدن چه جواب خواهد داد

همچنین اگر سؤال شود از و از حیوانات مختلفة الصور و القواسیکه در یک منطقه میباشد و زیست آنها در سائر مناطق متعسر است و یا از حشرات متباینة الخلقه و التركيب ایکه قدرت بر قطع مسافات بعیده ندارد سوای لکنت چه علتی بیان میکند

بلکه اگر بدو گفته شود که آن جراثیم

ناقصة الخلقه فاقدة الشعور را که راه نمائی نموده باستحصال این اعضاء و جوارح ظاهریه و باطنیه متقنه محکمه ایکه حکما از اکتناه اتقان و احکام آنها عاجز و ارباب فیسیولوجیا از تعداد منافع و فوائد انها قاصر مانده اند و احتیاج و نیازمندی کور و اعمی چه گونه چنین مرشد کامل و راهبر دانا گردید جراثیم را بسوی جمع این

کمالات صوریه و معنویه البته تا ابدالابدین سر از دریای حیرت بدر نخواهد
کرد

و این بیچاره را فقط مشابهت و مماثلت ناقصه ایکه میانهٔ انسان و میمون است
در بادیهٔ خرافات انداخته است و برای تسلیهٔ قلب خود بواهیاتی چند تمسک
نموده است

یکی آنکه اسبهای سیبریا و بلاد روسیه موی آنها بیشتر است از اسبهائیکه در
بلاد عربیه تولد میابد و سبب این را حاجت و عدم حاجت قرار داده است
و حال آنکه علت این بعینه همان علت کثرت نباتات و قلت آنها است در
بقعهٔ واحده در سنین مختلفه بر حسب بسیاری امطار و وفور میاه و کمی آنها و همان
علت نحافت و لاغری سکان بلاد حاره و سِمَن و فربهی باشنده‌گان بلاد
بارده است بسبب کثرت تحلیل و قلت آن

و دیگر آنکه او روایت میکند که جماعتی دُمهای سگهای خود را میبریدند و چون
چند قرن برین مواظبت کردند پس از آن سگهای آنها خلقةً بی دُم زائیدن گرفت
و گویا میگوید چون حاجتی بدم نماند طبیعت نیز از دادن آن سر باز زد و این بیچاره
اَصَم و کور بوده است از استماع این خبر که عربها و عبریها از چندین هزار سالست
که ختان میکنند و با وجود این یکی از آنها هم تا کنون مختون زائیده نشده است
و بعضی دیگر از متاخرین این مادیین

یعنی نیچریها چون بر مفاسد اقوال اسلاف خود مطلع شدند از آراء آنها اعتراض
نموده طرز جدیدی پیش گرفتند و گفتند ممکن نیست که مادهٔ غیر شاعره علت و

موجب این نظامات متقنه وهیئات محکمه واشکال انیقه وصور حسنهٔ عجیبه گردد لهذا برین ذاهب شدند که باعث وسبب این انتظامات علویه وسفلیه ومقتضی تمامی این صور مختلفه سه چیز است ماتیر فرس انتلیجانس یعنی مادّه وقوّه وادراک وچنین گمان کردند که ماده بسبب قوّتیکه در وی باشد وبدست یاری شعور وادراک خود خویشتن را بدین اشکال وهیئات محکمه جلوه داده ومیدهد وهرگاهیکه بصور اجساد حیّه متلبس میشود چه آن اجساد حیه نباتیه بوده باشد وچه حیوانیه برای حفظ نوع وشخص مراعات آلات وجوارح رامینماید وملاحظهٔ ازمنه وامکنه وفصول رامیکند وچون ریسمان باطل پوسیده است ازین غافل شدند که اعتقاد خود این جماعت سائر متاخرین مادیین به ترکب اجسام ازاجزاء ذیمقراطیسیه این اصلرا بهزار جد وجهد بدست آورده اند وبدان دل خویشتن را راضی ساخته اند مختل وبلا فایده می سازد

زیرا آنکه هر جزء ذیمقراطیسی زادرین هنگام قوّه ایست خاصه وشعوریست خاص بجهت آنکه ممکن نیست قیام عرض واحد بوحدت شخصیه بدو محل وچون چنین نباشد

پس از ایشان سؤال کرده میگوییم این اجزاء منفصلهٔ منتشره ازکجا مقاصد یکدیگر آگاه شدند وبکدام آلت تفهیم مطالب خویشتن نمودند ودر کدام مجلس پارلمان ومحفل سنات مشورت کردند ازبرای تشکیل این مکونات انیقه عجیبه واین اجزاء متفرقه چگونه دانستند که اگر در بیضهٔ عصفوری باشند باید

باید آنجا بهیئت مرغ دانه خوار برآیند و منقار و حوصله را بدان گونه تشکیل
نمایند که زیست آن را شاید اگر در بیضه شاهین و عقابی باشند باید
منقار و مخلاب او را چنان نمایند که بکار شکار کردن بیاید و از کجا دانستند
قبل از وقوع که این پرنده گوشت خوار خواهد شد و در وقتیکه در مشیمه سنگی
بوده بصورت بچه سنگی ماده متشکل و متصور شدند بچگونه فهمیدند پیش از
از حصول که این بچه سگ فیما بعد آبستن خواهد شد و بچه‌های متعدد در
در دفعهٔ واحده خواهد آورد پس باید از برای او پستانهای متعدد انشاء
کردد و این اجزاء متلاشیه بچگونه تعقل کردند که حیوانات در زیست خود
محتاجند بقلب و ریه و کبد و فتح و مخ و سائر اعضاء و جوارح و البته این
گروه پس از شنیدن این سؤالات سر بجیب حیرت فرو برده هیچ جواب نخواهند
داد مگر آنکه چشم عقل را کور کرده بگویند که هر یک از این اجزاء ذیمقراطیسیه
عالم است بجمیع ما کان و ما یکون و تمام اجزائیکه در عالم وجود است چه
در عالم علوی بوده باشد و چه در عالم سفلی و از آن است که هر یک از آنها
حرکات خود را بر وفق حرکات اجزاء دیگر کرده تا آنکه خلاف انتظام حاصل
نشود و بدین سبب عالم بر یک نظام و بر یک وتیره واحد قائم و دائم است
پس در این وقت من خواهم گفت اولاً لازم میآید بر این قول که در این بعد
صغیر جزء ذیمقراطیسی که بمکرسکوپ هم بنظر نمیآید ابعاد غیر متناهیه بوده
باشد زیرا آنکه هر صورت علمیه ایکه در ماده‌ای از مواد مرتسم گردد لامحاله جزئی
از بعد آن را فرا خواهد گرفت و صور علمیه آن جزء بنابر این رأی فاسد غیر

متناهی است پس باید در آن اجزاء متناهی ابعاد غیر متناهیه بوده باشد و
این ببداهت عقل باطل است

و ثانیاً چون اجزاء ذیمقراطیسیه چنین شاعر و عالمند پس چرا کونات خود را
که عبارت از نفس آنها میباشد بکمال خود نمیرسانند و چرا در خویشتن احداث
درد و وجع و الم مینمایند و چه سبب است که ادراک انسان و سائر حیوانات
که عین ادراک همان اجزاء است برین قول از اکتناه حال خود عاجز و
در حفظ حیات خویشتن قاصر است و عجیب تر این است که متأخرین
مادیین با همه خرافات باز در بعضی امور حیران مانده آنرا نتوانستند بهیچ یک
از مبادی و اصول فاسده خود چه طبع بوده باشد چه شعور منطبق کردانند
زیرا آنکه دیدند که پاره ئی از مکونات مختلفه الخواص را چون تحلیل می کنند
عناصر اصلیه آنها یکیست لهذا بعد الیاس مجموع این خشر علماء رجما بالغیب
برین قائل شدند که اجزاء ذیمقراطیسیه را اشکالیست مختلف و بحسب
خلاف اوضاع آن اجزاء مختلفه الشکل با یکدیگر آثار متباینه بر آنها مرتب
میشود

بالجمله این ده مذهب مذهب آن گروهیست که انکار مینمایند الوهیت را
و قائل بوجود صانع تعالی نیستند و این گروه چه در عرف خود آنها و چه در عرف
متألهین بمادیین و طبیعیین و دهریین نامیده شدند و اگر بخواهی بگو نیچریها
و ماتورلیسمها و ماتیریسمها و مافیما بعد رساله ئی در تفصیل مذهب اینها
خواهیم نوشت و فساد اصول این گروه را ببراهین عقلیه ظاهر و آشکار خواهیم

نمود و چنان گمان نشود که مقصود ما اعتراض بر این بیچاره ها یعنی جلوه سهای
پهلوان پنبه هندوستان خواهد بود حاشا زیرا آنکه اینها از حظی و نصیبی از علم
و دانش و معرفت نیست بلکه بهرهٔ هم از انسانیت ندارند والبته این گونه
اشخاص نه قابل سئوالند و نه قابل جواب و نه قابل خطاب و اگر قابلیتی
هم در آنها بوده باشد اینست که اگر کسی بخواهد تیاتر و یا تماشای کث پتلی
امم متمدنه بعمل آورد در آنوقت بکار بیایند بلکه غرض اصلی بیان واقع کشف
حقیقت و اظهار حق خواهد بود

و اما الان میخواهم فقط مفاسدیکه از گروه مادیین یعنی نیچریها در عالم مدنیت
واقع شده است و مضاریکه از تعلیمات ایشان بهیئت اجتماعیه رسیده است
بیان کنم و فضیلت و مزایا و منافع ادیان را خصوصا دیانت اسلامیه را
توضیح و تبیین نمایم

پس میگویم مادیین یعنی نیچریها در اجیال و امم باشکال متعدده و بصور متنوعه
و هیئات گوناگون و با اسامی مختلفه ظهور و بروز نموده اند گاهی خود را باسم
حکیم ظاهر ساخته اند و زمانی به پیرایه رفع ظلم و دافع جور جلوه کرده اند و
وقتی بلباس عالم الاسرار و کاشف الرموز و الحقائق و صاحب علم باطن
قدم در میدان نهاده اند و هنگامی ادعا کرده اند که مقصود ما رفع خرافات
و تنویر عقول امم است و ایامی بصورت محب فقرا و حامی ضعفا و خیر خواه
بیچارگان برآمده اند و ساعتی از برای اجرای مقاصد فاسده خود دعوی نبوت
نموده اند حتی چنانکه اینها گذشت گاه گاهی هم خود را مودب و مهذب و خیرخواه شناسانیده [illegible]

هر جیل که یافت شدند و در هر قوم که پیدا شدند و در هر امت که ظاهر شدند و
به هر لباس و به هر اسم که برآمدند بسبب مبادی فاسده و اصول باطله و تعلیمات مضره
و آراء مهلکه و اقوال مُمیته خود را موجب زوال آن جیل و باعث اضمحلال آن قوم
و علت فناء آن امت گردیدند و هیئت اجتماعیه آن امم را اعدام نموده اجزاء
آنها را متفرق کردند

زیرا که انسان ظلوم جهول و این مخلوق جنون پرحرص خونخوار را بسبب ادیان
در صدر اول عقاید و خصائلی چند حاصل شده بود که امم و قبائل آن عقاید و
خصائل را بطور ارث از آباء و اجداد خود فرا گرفته بدانها تعدیل اخلاق خویش
می نمودند و از شر و فساد که برهم زننده هیئت اجتماعیه است اجتناب می
کردند و از نتایج آنها عقول خویشتن را بمعارفی که سبب سعادت و اساس مدنیت
است منور میساختند و بدین جهت آنها را نوعی قوام و ثبات حاصل میشد
و این طایفه بتجربه در هر امتیکه ظهور میکرد در ابطال آن عقائد و افساد آن خصائل
میکوشیدند و از آن خلل در ارکان هیئت اجتماعیه آن امت راه یافته روی به
تلاشی مینهاد تا آنکه بالمره مضمحل گردد چنانچه اکنون هم رهسپر همین طریقه
فاسده میباشند بیان این منهج واضح این است که انسانها را از دیرزمان
بسبب ادیان سه اعتقاد و سه خصلت حاصل شده است که هر یک از آنها
رکنیست رکین از برای قوام ملل و پایداری هیئت اجتماعیه و اساسیست محکم
در مدنیت و ترقیات امم و قبائل و موجبیست فعال از برای دفع شر و فسادیکه
برباد دهنده شعوب است

نخستین آن عقاید ثلثه جلیله اعتقاد است براینکه انسان فرشته ایست زمینی
و اوست اشرف مخلوقات دوّمی تعیین است بدینکه امت او اشرف امم است
و بغیر از امت او همه بر باطل و بر ضلالند و سیمی جزم است بدینکه انسان
درین عالم آمده است از برای استحصال کمالات لائقه اینکه بدانها منتقل گردد
بعالمی افضل و اعلی و اوسع و اتم ازین عالم تنگ و تاریک که فی الحقیقه اسم بیت
الاحزان را شایان است

و غفلت نباید ورزید از تأثیرات عظیمهٔ این عقاید ثلثه در هیئت اجتماعیه و منافع
جلیله آنها در مدنیت و فوائد کثیره هر یکی در انتظامات و روابط امم و ثمرات
جمیلهٔ هر واحدی از آنها در بقاء نوع انسانی و زیست افراد آن با یکدیگر بطریق
مسالمت و موادعت و نتائج حسنهٔ هر فردی از آنها در ترقیات ملل بسوی
کمالات عقلیه و نفسیه

بجهت آنکه هر اعتقادی را بالبداهه خواص و لوازمیست که مستحیل است انفکاک
آنها ازو و یکی از لوازم اعتقاد انسان براینکه نوع او اشرف مخلوقاتست اینست
که او قسراً استنکاف و استکبار خواهد کرد از خصلتهای بهیمیه و تنفر خواهد نمود
از صفات حیوانیه و هیچ ریبی نیست که هر قدر این اعتقاد محکمتر گردد آن
استنکاف اشتداد خواهد پذیرفت و هر قدر آن استنکاف قوت گیرد ترقی
آن انسان در عالم عقلی زیاده خواهد شد و بمقدار ترقی در عالم عقلی صعود و عروج
او است در مدارج مدنیت تا آنکه یکی از ارباب مدینهٔ فاضله شده زیست آن
با برادران خود که بدین پایه رسیده است بر اساس محبت و حکمت و

وعدالت نهاده شود واین غایت مراد حکماست ونهایت سعادت انسانیت
در دنیا پس این اعتقاد بزرگترین را دعلیست انسان را ازینکه زیست کند در جهان
چون خران وحشی وگاوان دشتی وتعیش نماید درین عالم چون بهائم بیابانها
وراضی گردد و برنده کالانعام وچهارپایان که قدرت بر دفع مضار والام
واسقام ندارد وطریق حفظ حیات خود را چنانچه باید ندانند وهمه عمر را بوحشت
ودهشت وخوف گذرانند وسترک ترین زاجر ست افراد انسانیه را ازینکه یکی
دیگری را چون انسود کاسره وذآب ضاریه وکلاب عقوره پاره پاره نماید
وعظیم ترین مانعیست از مشابهت ومماثلت حیوانات در صفات خسیسه دنیه
ونیکوترین سائقیست بسوی حرکات فکریه واستعمال قوای عقلیه وموثرترین
سببیست از برای تهذیب نفوس از دنس رذائل غورکن اگر قومی وقبیله ایرا
این گونه اعتقاد نباشد بلکه بالضد اعادآن را چنان عقیده باشد که انسان
مثل سائر حیوانات بلکه پستتر ازانهاست چه قدر دنایا ورذائل ازانها سر خواهد
زد وچه قدر شرارتها از ایشان بظهور خواهد پیوست ونفوس آنها چه قدر پست
ودنی خواهد شد وعقول ایشانرا چگونه وقوف حاصل شده از حرکات فکریه
باز خواهد ماند
یکی از خواص یقین برینکه امت او فضل امم است وبغیر آن همه بر باطل اند نیست
که لامحاله صاحب این عقیده در صدد مبارات ومجارات وهمسری سائر امم
خواهد برآمد ودر میدان فضائل با آنها مسابقت خواهد نمود بلکه در جمیع مزایای
انسانیت چه مزایای عقلیه بوده باشد وچه مزایای نفسیه وچه مزایای درمعیشت

برتری و فوقیت بر سائر اقوام را طلب خواهد کرد و هرگز بانحطاط و خست و دنائت و فرومایگی خود و امت خویش راضی نخواهد شد و هیچ شرف و عزت و برومندی و سعادت و رفاهیت را از برای قوم یگانه‌ئی نخواهد دید مگر آنکه اعلی و افضل از آنرا بجهت قوم خود خواهد خواست چونکه بسبب این اعتقاد خود را و قوم خویش را احق و الیق و سزاوارتر میداند بجمیع اموریکه در عالم انسانی فضیلت و مزیت و شرف شمرده میشود و اگر از قواسر خارجیه قوم آن را انحطاطی در یکی از مزایا و فضائل انسانیت دست داده باشد هرگز قلب او را راحت و آرام حاصل نمی‌شود بلکه همیشه تا عمر دارد در علاج آن خواهد کوشید پس این عقیده افضل‌ترین سبب است از برای تسابق امم در مدنیت و بزرگترین علت است بجهت طلب علوم و معارف و صنایع و محکم‌ترین موجب است از برای سعی امم در استحصال دواعی علو کلمه و بواعث شرف تدبر نما اگر ملتی از ملل را این یقین نباشد چه قدر بطاء حاصل خواهد شد در حرکت احاد آن بسوی فضائل و چه قدر فتور در همت آنها پدید خواهد گردید و چه اندازه فرومایگی و بیچارگی آن امت را فرا خواهد گرفت و چگونه در عبودیت و ذل و خواری خواهد ماند خصوصاً اگر خود را پستتر از سائر ملل بداند چون قوم دهتیر و مانگ .

و یکی از معتقدات جزم

بدینکه انسان درین عالم آمده است از برای استحصال کمالات تا آنکه منتقل گردد بعالمی اوسع و اعلی اینست که چون این اعتقاد کسی را دست دهد بر نهج ضرورت و لزوم صاحب آن عقیده هر وقتی سعی خواهد نمود در تزئین

وتنویر عقل خود بمعارف حقه و علوم صدقه وخرد خویش را عاطل نخواهد گذشت
وآنچه در ودیعه گذاشته شده باشد از قوای فعاله ومشاعر عالیه وخواص
جلیله همه را باجتهاد تمام از کمون بعالم بروز برآورده بر منصه شهود جلوه خواهد
داد و در جمیع ازمنه حیات خود از برای تهذیب نفس خویش از صفات
رذیله کوشش خواهد نمود و در تعدیل وتقویم ملکات آن کوتاهی نخواهد ورزید
و علی الدوام اجتهاد خواهد کرد که اموال را از طریق لایق وسزاوار بدست
آورد نه از مسالک دروغگوئی و حیله بازی وخیانت وخدعه کاری ورشوت
خواری وتملق کلبی و بدان راهیکه لایق وزیبنده است صرف نماید نه بر باطل
پس این عقیده بهترین داعی ایست بسوی مدنیت اکه اساس آن بر معارف
حقه و اخلاق مهذبه میباشد ونیکوترین مقتضی ایست از برای قوام هیئت جامعه
اکه عماد آن معرفت هر شخص است حقوق خود را وسلوک اوست بر صراط
مستقیم عدالت وقوی ترین باعث ایست بجهت روابط امم اکه بناء آنها بر
مراعات حدود معاملات است از روی راستی وصداقت وگزیده ترین
سببی ایست از برای مسالمت وموادعت اصناف انسانها بجهت انکه مسالمت
ثمره محبت و عدالت است ومحبت و عدالت نتیجه سجایا و اخلاق پسندیده
میباشد واوست آن یگانه عقیده اکه انسانها را از جمیع شرور باز میدارد و
از وادیهای شقا وبدبختی آنها را نجات داده در مدنیه فاضله بر عرش سعادت
مینشاند تصور کن اگر امتی را این عقیده نباشد چه قدر شقاق ونفاق ودروغگوئی
وحیله بازی ورشوت خواری درمیانه آن امت شیوع خواهد گرفت وچه اندازه

حرص و آز و غدر و غیبت و ابطال حقوق و مجادله و مقاتله شدت خواهد پذیرفت و چه مقدار تهاون در استحصال معارف و نشت خواهد داد و اما آن خصائل ثلثه ایکه بسبب ادیان از دیرزمان در امم و شعوب حاصل شده است یکی از آنها خصلت حیا است و آن انفعال نفس است از اتیان عملیکه موجب تقبیح و تشنیع بوده باشد و تاثر اوست از تلبس بحالتیکه در عالم انسانی نقص شمرده شود و باید دانست که تاثیر این خصلت در انتظام هیئت اجتماعیه و کبح نفوس از ارتکاب افعال شنیعه و اعمال قبیحه از صدها قانون و هزارها محتسب و هزارها پولیس بیشتر است زیرا انکه چون حیا نباشد و نفس در دائره نذالت و سفله گی قدم نهد کدام حد و کدام جزا آن را منع تواند کرد از افعالیکه موجب فساد هیئت اجتماعیه است سوای قتل و این هم نشاید که چون تمکن جزاء هر عمل قبیحی قتل قرار داده شود و این صفت ملازم شرف نفس است و انفکاک یکی از دیگری نشاید و شرف نفس مدار نظام سلسله معاملات است و اساس درستی پیمانها و استواری عهود است و مایه اعتبار انسان است در قول و عمل و این شیمه عین شیمه نخوت و غیرت است که بسبب اختلاف حیثیات بدو اسم نامیده شده است و نخوت و غیرت موجب حقیقی ترقیات امم و شعوب و قبائل است در علوم معارف و جاه و شوکت و عظمت و غنی و ثروت و اگر امتی را غیرت و نخوت نبوده باشد هیچ وقت از برای آن ترقی حاصل نخواهد شد بلکه همیشه در خست و دنائت و ذل و مسکنت و عبودیت خواهد ماند و این ملکه یعنی ملکه حیا رشته مئتلفات و اجتماعات و معاشرت

انسانیت است چونکه ائتلاف در میان جمعی صورت نه بندد مگر بحفظ حدود و
و حفظ حدود هرگز حاصل نشود مگر بدین ملکهٔ شریفه و این سجیه است که نهان را
باداب حسنه مزین میسازد و از افعال شنیعهٔ حیوانات دور مینماید و بتعدیل و تقویم
حرکات و سکنات دعوت میکند و بدو انسان از سائر حیوانات امتیاز یافته
پا از دائرهٔ بهیمیت بیرون مینهد و این آن یگانه خلق است که حث بر همسری با
فضائل میکند و از نقایص منع مینماید و نمیگذارد انسانها را که بجهل و نادانی و ذلت
و سفلگی راضی شوند و این همان خلقی است که تحقق و پایداری امانت و صداقت
بدون او ممکن نشود و این نخستین وصفیست که معلم و مربی و ناصح بدستیاری
آن بمکارم اخلاق و فضائل صوریه و معنویه و شرف ظاهری و باطنی دعوت
میکند آیا ملاحظه نمی کنی هرگاه استاد خواهد که شاگرد خود را بفضیلتی بخواند او را
مخاطب ساخته میگوید شرم و حیا نمی کنی از اینکه قرین تو در فضیلت از تو پیشی
گرفته است و اگر این خصلت نمیشد نه توبیخ را اثری بود و نه تشنیع را ثمری و نه
دعوت را فایده ئی پس معلوم شد که این سجیه اصل همه خوبیها و اساس همه
فضائل و موجب همه ترقیات بوده است و میباشد فکر کن اگر این صفت در
قومی نباشد چه قدر خیانت و دروغگوئی در میان احاد آن فاش خواهد شد
و چه اندازه افعال رذیلهٔ شنیعه و اعمال شنیعهٔ قبیحه جهرا از آنها سر خواهد زد و
چه مقدار سفلگی و دنائت و رذالت و شرارت اخلاق ایشان را فرا خواهد
گرفت و چگونه حیوانیت و بهیمیت بر آنها غلبه خواهد کرد و در قومی امانت هست
و معلومست هر شخصی را که بقاء نوع انسانی و زیست آن در این عالم موقوف بر

معاملات و مبادله اعمال است و روح و جان معاملات و مبادله اعمال امانت
است و چون امانت در میانه نباشد سلسله معاملات از هم گسیخته و رشته مبادله و
اعمال بریده خواهد گردید و در وقتیکه نظام معاملات پاره پاره شود هرگز
انسان را در این جهان بقاء و زیست ممکن نباشد و نیز رفاهیت و آسایش امم
و شعوب و انتظام معیشت آنها صورت وقوع نمی پذیرد مگر بیک نوعی از
انواع حکومات چه حکومت جمهوریه بوده باشد و چه حکومت مشروطه و چه حکومت
مطلقه و حکومت بجمیع انواعش مشکل و متحقق نمیگردد و پایدار نمی شود مگر بجماعتی
که بصفت حراس متصف شده در حدود و بلاد منع تعدیات اجانب را نمایند
و در داخل مملکت در قلع و قمع قتالین و فتاکین و قطاع طریق و سراق کوشند
و بگروهی که بشریعت دانا بوده باشند و قوانین و نظامات دول و امم را
بدانند و بر منصه حکم و قضا از برای فصل دعاوی حقوقیه و جنائیه نشسته
رفع خصومات را نمایند و باشخاصیکه ضرائب و جبایات را بر وفق قانون
حکومت از عموم اهالی جمع نموده در خزانه حکومت که فی الحقیقه خزینه عموم
رعایا است حفظ نمایند و بکسانیکه آن اموال مدخره را بر سبیل اقتصاد در منافع
عمومیه اهالی چون بناء مدارس و مکاتب و انشاء قناطر و طرق و بنیاد
دار الشفاها صرف کنند و معاشات مستخدمین ملت را چه حراس بوده باشند
و چه قضات و چه غیر آنها چنانچه مقرر است برسانند و اداکردن این
جماعتهای چهارگانه که ارکان اربعه حکومتها میباشند خدمتهای خود را
بنوعیکه فساد باساس حکومت راه نیابد موقوف است بر خصلت امانت

واگر امانت در آنها نباشد راحت و امنیت از جمیع احاد رعیت مسلوب گردیده
حقوقها بالتمام باطل خواهد شد و قتل و نهب فاش خواهد گردید و راههای
تجارت بسته و ابواب های فقر و فاقه بر روی اهالی گشوده و خزانه حکومت خالی
و طریق نجات بر او بسته خواهد شد والبته هر قومیکه بدین گونه حکومت خائنه غیر
امینه اداره شود یا بالمره مضمحل و یا بدست اجانب اسیر افتاده مرارت عبودیت
[که] راست از مرارت اضمحلال و زوال خواهد چشید و همچنین ظاهر است که
[غلبه] قومی بر سایر اقوام و نفوذ کلمه آن هرگز صورت وقوع نخواهد پذیرفت
[مگر] اینکه احاد آن قوم با یکدیگر چنان متحد و ملتئم گردیده باشند که بمنزله
[شخص] واحد شمرده شوند و این گونه اتحاد بدون وصف امانت از جمله محالات
[است] هویدا گردید که خصلت امانت قوام بقاء انسان و مقوم اساس حکومت
[است] و راحت و امنیت بدون او حاصل نشود و سلطه و عظمت و علو کلمه
[بغیر] او صورت نبندد و روح و جسد عدالت همین سجیه است و بس تصور
نما اگر امتی از این صفت نباشد چه مصائب و بلایا و آفات احاد آن را
فرا خواهد گرفت و چسان فقر و فاقه و بیچارگی ایشانرا احاطه خواهد کرد
و عاقبت چگونه مضمحل و نابود خواهد شد و سیمی از آن اوصاف
صداقت و راستی است پوشیده نماند که حاجات انسانیه بسیار و
ضرورات معیشت آن بیشمار است و اشیائیکه بدانها رفع حاجتهای
خود را مینماید و چیزهائیکه بواسطه آنها ضرورات خویش را دفع میسازد
هر یکی در جیبی در زیر پرده خفا خزیده و هر واحدی در ناحیه ئی در پس حجاب

مستور

مستوری از زوایا گزیده و پا بدامن بی نام و نشانی کشیده است و همچنین مخفی نباشد که هزارها مصائب و هزارها بلایا و هزارها رزایا و هزارها آفات در هر زاویه ئی از زوایای عالم کمین گرفته و تیر جان کاه بقصد هلاک انسان در کمان اژدار و حرکات زمانه نهاده و انسان را با عانت این حواس خمسه ضعیفهٔ خود هرگز میسر نشود که بر جمیع موارد منافع مطلع گشته دفع ضرورات خویش را نماید و یا آنکه بر کمین کاههای بلایا آگاهی یافته در صیانت وجود خویشتن کوشد لهذا هر انسانی از برای جلب منافع بعضا محتاجست باستعانت از مشاعر سائر مشارکین در نوع و طلب هدایت نمودن از آنها تا آنکه بسبب راه بری و دلالت ایشان بقدر امکان از بعضی از گزندها رسته مقداری از لوازم معیشت خویش را بدست آرد و این استعانت هرگز مفید نخواهد افتاد مگر از دارای صفت صداقت زیرا آنکه کاذب قریب را بعید و بعید را قریب وانموده نافع بصورت مضر و مضر را بصورت نافع جلوه خواهد داد پس صفت صداقت رکن رکین پایداری نوع انسانیت و حبل متین هیئت اجتماعیه محسوبست و هیچ اجتماعی بدون او صورت نه بندد و چه اجتماع منزلی بوده باشد و اجتماع مدنی فرض کن اگر گروهی را صداقت نباشد چه قدر شقاوت و بدبختی ایشان را دست خواهد داد و چگونه سلسلهٔ انتظام آنها گسیخته خواهد شد و چسان به پریشانی مبتلی خواهند گردید

و این منکران الوهیت یعنی نیچریها در هر زمان که پیدا شده‌اند و در هر امت که ظهور نموده‌اند مقصود اصلی و مراد حقیقی ایشان این بود که بواسطهٔ مبادی فاسده و جهول

باطله خود آن قصر مسدس الشکل سعادت انسانیه را که عبارت از آن عقاید
ثلثه شریفه و آن خصائل جلیله ثلثه کائنه بوده باشد از بیخ براندازند و درهای
شقاوت و بدبختی را بروی این بیچاره انسان بگشایند و از عرش مدنیت
اش فرود آورده بر خاک مذلت و خشونت و حیوانیت اش بنشانند زیرا که
بنای تعلیمات خود را اولا برین نهادند که جمیع ادیان باطل و از جمله موهومات
جعلیات انسانهاست پس نشاید ملتی را که بواسطه دین و کیش از برای خویش
ف و حقی بر سائر ملل اثبات کند پس ازین تعلیم فاسد که موجب فتور
و سبب بطاء در حرکات انسان است بسوی معالی چنانچه پیش گذارش
ت گفتند که انسان چون دیگر حیوانات است و او را مزیتی بر بهائم
ست بلکه خلقة و فطرة از غالب آنها خسیس تر و پست تر میباشد و
ن قول درهای حیوانیت را بروی انسان بگشودند و ارتکاب افعال قبیحه
مال شنیعه را بر مردمان سهل و آسان کردند و عیب درندگی و افترا سرا بر
شتند و سپس این بیان کردند که بغیر ازین حیات زندگانی دیگری نیست
انسان چون نباتیست که در ربیع بروید و در تابستان خشک شده بخاک عود
ند و سعید آن شخص است که درین دار دنیا ملاذ و مشتهیات بهیمه او را
ست یاب گردد و بسبب این رای باطل بازار غدر و خیانت و تزویر و حیله را
واج دادند و انسانها را بر رذائل و خبائث دعوت نمودند و عقلها را از سیر
بسوی کمالات و کشف حقائق باز داشتند و چون این طاعونها و وباهای
عالم انسانی یعنی نیچریها دیدند که این تعلیمات فاسده در نفوس ارباب حیا

مؤثر نخواهد افتاد و هرگز خداوندان شرم پا در دائرهٔ حیوانیت نخواهند
گذاشت و با اباحت و اشتراک در مال و منکوح راضی نخواهند شد از این جهت
در ازالهٔ حیا کوشیدن گرفتند و گفتند که صفت حیا از ضعف و نقص نفس است
و اگر نفسی قوی و کامل بوده باشد هرگز او را شرم و حیا از هیچگونه عملی حاصل
نخواهد شد پس اول واجب بر انسان اینست که در ازالهٔ این صفت بکوشد تا آنکه
بکمال نفسی فائز گردد و بدین وسیله عقبات و موانع طریق حیوانیت را برداشتند
و سلوک سبیل بهیمیت را که عبارت از اشتراک و اباحت بوده باشد بر نفسها
آسان کردند پوشیده نماند که موجب امانت و صداقت حقیقةً دو امر است
یکی اعتقاد بروز بازپسین و دیگری ملکهٔ حیا و ظاهر گردید که از جملهٔ ارکان مهم
تعلیمات این گروه یکی رفع آن اعتقاد و ازالهٔ آن ملکه است پس تأثیر تعلیمات
ایشان در اشاعهٔ خیانت و کذب بیشتر است از تأثیر قول کسیکه بنفس خیانت
و کذب دعوت میکند زیرا آنکه چون موجب امانت و صداقت یعنی آن اعتقاد
شریف و آن صفت جلیله در نفس بوده باشد هر وقت نوعی مقاومت با قول
داعی بخیانت و کذب خواهد کرد اگرچه مقاومت با ضعف باشد و از این جهت
در تأثیر قول او اندکی ضعف حاصل شده گاه گاهی صاحب آن عقیده و دارای
آن صفت از خیانت و کذب اجتناب خواهد نمود بخلاف آنکه اصل موجب از
لوح نفس سترده گردد چونکه در این هنگام هیچ باعث و داعی از برای اجتناب
باقی نخواهد ماند علاوه برین چون این گروه بنای مذهب خود را بر اباحت و اشتراک
گذاشته‌اند و جمیع مشتهیات را حق مشاع پنداشته‌اند و اختصاص و امتیاز

اغتصاب انگاشته اند چنانچه ذکر خواهد شد دیگر محلی و جائی از برای خیانت
[باق]ی نخواهد ماند بجهت آنکه اگر شخصی از برای استحصال حق مشاع خود حیله ئی را
[د]ستیار کند آن خیانت نخواهد بود و همچنین اگر دروغی را وسیله سازد کذب
[ق]بیح شمرده نمی شود پس معلوم شد که تعلیمات این گروه موجب همه خیانتها
و دروغهاست و سبب همه شرور و رذائل و دنایا و خبائث است والا محاله اگر
[ا]ین گونه امور در امتی فاش گردد مضمحل و نابود خواهد گردید و از آن چه گفتیم نیکو پی
[ب]هر شد که این طایفه چگونه سبب هلاک و دمار امم و قبائل و شعوب میگردیدند
[حا]لا نیز نیکو اسم بگوئیم که اینگروه بزرگترین دشمنان انسان بوده و هستند
[ب]زعم اصلاحیکه در مخیلهٔ پر مالیخولیای ایشان مرتسم شده است نیکو هستند ولکن از هم
[م]انند که آتش فسادی افروخته خانمان این نوع بیچاره را سوخته اسم او را
[از]لوح وجود بر اندازند چونکه هر کسی را هویداست که بقاء افراد انسان درین
[ج]هان از روی ضرورت موقوف است بر صنایع و حرف چندیکه در شرف و
[خ]سّت و سهولت و دشواری متفاوت میباشند و غایت بغیه و نهایت مقصود
[ا]ین جماعت این است که همه انسانها در جمیع مشتهیات و ملاذ مشترک شده
اختصاص و امتیاز از میانه برداشته شود و هیچکس را افزونی و برتری در هیچ
چیز بر دیگری نباشد و همگی در نهایت تساوی با هم بسر برند و چون چنین شود
البته هر شخصی از ارتکاب اعمال شاقه حسیه سر باز زده امر معیشت مختل و ملاذ
معاملات و مبادله او را عمال از حرکت باز خواهد ایستاد و عاقبت الامر این نوع
ضعیف روی بوادی هلاکت آورده کلیة زائل خواهد شد بلی نتیجه اصلاح

ارباب مالیخولیا بیش ازین نخواهد بود واگر فرض محال کنیم که تعیش انسان بدین طریقه شنیعه ممکن باشد باید دانست که بلاشک جمیع محاسن و زینتها و تجملات او برباد فنا رفته همه کمالات ظاهریه و باطنیه و ترقیات صوریه و معنویه و علوم و معارف و صنایعش نیست و نابود خواهد گردید و کرسی مجد و شرفش سرنگون گشته در بادیه وحشیت چون سایر حیوانات با هزار آلام و اسقام در غایت خوف و بیم بسر خواهد برد بجهت آنکه علت حقیقیه همهٔ مزایای انسان حب اختصاص و امتیاز است و چون اختصاص و امتیاز برداشته شود نفسها از حرکت بسوی معالی باز ایستاده و عقلها در اکتناه حقائق اشیاء و استکشاف دقائق امور ایستادن و در زیده انسانها چون بهائم وحشی در این جهان زندگانی خواهند کرد اگر ممکن باشد و لکن هیهات هیهات ...

معلوم باد که نیچریها طرق

چندی را از برای نشر تعلیمات مفسدانه خویشتن اختیار کردند چنانچه در وقت امنیت و نبودن خوفی همه مبادی و مقاصد خود را بغایت تصریح و نهایت بیان بعالم آشکارا نمودند و در زمان بیم و خوف تدریج را واجب شمرده طریق اشاره و کنایه و رمز را تقدم تدلیس پیمودند

و گاهی یکبار در هدم ارکان ستهٔ آن قصر نیک بختی انسان کوشیدند و هنگامی بر حسب مقتضای حال بعضی از آن ارکان را محط نظر تعلیمات باطله قرار داده در ویرانی آن جد بلیغ خود را بکار بردند و وقتی بموجب عقود نفی ملزومات و لوازمیکه نفی آنها مستلزم نفی آن ارکان میشود پرداختند

ونیز با نکار صانع و بطال اعتقاد ثواب و عقاب اکتفا کردند چون دانستند
که زوال این دو اعتقاد لا محاله نتیجه جمیع مقاصد مضرهٔ ایشان خواهد گردید و
ابائی از ذکر مبادی دم درکشیده و بتمویه و تزئین و تحسین اصل مقصد که
اباحت و اشتراک همه در همه باشد اشتغال ورزیدند و گاه گاهی هم بجهت
دفع معارضین اصول فاسده خود راه اغتیال پیش گرفته خون هزارها بیگناه را
بدسیسهها و حیلها ریختند

و بالجمله چون تعلیمات ایشان در اکثری از امم ظاهر میشد جماعتی از ارباب نفوس
شریره را که غایت مقصودشان استحصال شهوات بهیمیه بود چه از راه حق
و چه از راه باطل آن تعلیمات پسند افتاده بدون ملاحظهٔ نتایج و عواقب بدان
آراء فاسده خورسند و دلشاد گردیده در ترویج و اشاعهٔ آنها کوششها
نمودند و جماعتی دیگر اگرچه بدان اقوال منکر دیدند و اعتقاد نمیکردند مع
ذلک از مضار و مفاسد آنها محفوظ و مصون نمانده در ارکان عقائد نافعه
و اساس صفات مفیدهٔ آنها هم خلل و فساد و تباهی راه یافت بجهت آنکه چون
مردم در عقاید و اخلاق خویشتن بیشتر پیرو تقلید و عادت میباشند و از برای تزلزل
ارکان تقلید و عادت ادنی شبهه و اقل تشکیکی کافیست لهذا صفا
اخلاق عموم افراد آن امت را فرا گرفته کذب و غدر و حیله بازی و خیانت
در آنها شایع میگردید و پردهٔ حیا برداشته شده افعال ناشایسته بمقام انسانی
جدا از ایشان بظهور می پیوست و چون بسبب آن تعلیمات فاسده هر یکی را
چنان گمان میشد که غیر از این حیات حیات دیگری نیست وصف گذشت بر

غلبه میکرد ند و وصف انکیتی عبارتست از محبت ذات بدرجه ئیکه اکر منفعت جزئیه صاحب آن صفت مستوجب ضرر کل عالم کردد دست از آن منفعت ندارد بعزر همه جهانیان رضا در دهد و این صفت موجب آن میشد که هر واحدی منفعت شخصیه خود را بر منافع عامه تقدم نموده امت و قوم خویش را با جنس ایشان بفاشد بلکه رفته رفته بجهت این حیات دنیه جبانت و خوف بر او مستولی کشته از برای حفظ زنده کی خویش بنذالت و سفله کی و عبودیت و خواری رضی و خورسند شود

و در وقتیکه احوال احاد امت بدین پایه میرسد رشته التئام و ائتلاف کسیخته و وحدت جنسیت منعدم کشته و قوهٔ حافظه و علت مبقیه زائل کردیده عرش مجد و عز و شرف آن سرنکون میکشت

این است تفصیل آن امیکه بعد از عز و شرف بواسطه تعلیمات نیچریها یعنی دهرییین بذل و مسکنت مبتلا شدند

و اینست شرح طرق تعلیمات دهریین نیچریها

ترک یعنی یونانیها قومی بودند قلیل العدد و بواسطه آن عقاید جلیله ثلثه خصوصا اعتقاد بدینکه قوم ایشان اشرف از جمیع امم عالمست و بجهت آن صفات شریفه سه کانه ویژه صفت عار و ننک ئیکه عین حیا و یا آنکه اول نتیجه اوست بعد از رواج بازار علوم و معارف سالهای دراز در مقابل سلطنت فارسیه که از نواحی کاشغر تا صواحی استانبول ممتد بود ایستاده کی کردند و از خوف ذل و بنده کی که شرف را نشاید و خداوند عار و ننک از آن ابا نماید پای مردانه

کمی فشردند تا آنکه بغزالامر آن سلطنت عظیمه فارسیه با زیر و زبر کرده دست
تطاول بشهر و بستان دراز نمودند و صفت امانت در انها بدرجهٔ رسیده بود
که مرگ را بر خیانت ترجیح میدادند چنانچه تموستوکلیس در وقتیکه از یکر کشش اهدا
امر کرد که عساکر فارس را گرفته متوجه فتح یونان کرد و زهر خورده خود را کشت و
راضی نشد که با ملت و قوم خود خیانت نماید با وجود انیکه یونانیان او را بعد از
خدمت نمایان و غلبه بر فارس نفی کرده بودند و او ناچار شد بدیشان پناه برده بود

تباریخ یونان رجوع شود

و چون اپیکور ابیقور ناتورلیسم و اپیکوریَنها یعنی ابیقوریها در یونان باسم
حکیم ظاهر شدند و ایشان پس از انکار الوهیت که اُس همه فسادها و مایه همه شرور
و خرابیها است چنانچه فیما بعد بیان خواهد شد گفتند که انسان بسبب خود
پسندی و عجب و غرور چنین گمان میکند که عالم تماما از برای وجود ناقص او
خلق شده است و او اشرف همه مخلوقات و علت غائیه جمیع مکونات است
بواسطه حرص و طمع خویشتن بلکه بجهت جنونیکه بر و مستولی شده است چنین
اندیشه مینماید که او را جهانیست نورانی و عالمیست جاودانی که پس از رحلت
از دار دنیا بدان عالم مقدس منتقل شده بی شائبهٔ عیب و نقص بکمال سعادت
فائز خواهد گردید لهذا خود را بر خلاف نیچر یعنی طبیعت بقیود و سلاسل بسیاری
مقید ساخته و بمشاق و کلفتهای بیشماری مکلف نموده درهای لذائذ طبیعیه
و حظوظ فطریه را بر روی خویشتن بسته است و حال آنکه او را در هیچ چیز بر هیچ
حیوانی فضیلت و مزیتی نیست بلکه بحسب فطرت و طبیعت از همه حیوانات

ناقص و پست تر است و آن صنایعی که او را دست یاب شده بدانها فخر نماید همه بنهج تقلید از سایر حیوانات گرفته شده است چنانچه نسج از عنکبوت و بنا و عمارت از نحل و انشای قصور و صوامع از نمله بیضاء تا غنا و موسیقی از بلبل و همچنین از سورچه و هکذا پس باید این انسان مغرور بداند که حیات او چون حیات نباتات است و بغیر از این جهان او را جهان دیگری نیست و غیر این زندگانی زندگانی دیگری نمی باشد پس بعبث خود را در مشاق و اتعاب میفکند و بار گران تکالیف را بیهوده بر دوش خویش ننهد و خلاف ناتور خود را از اصناف لذائذ و انواع حظوظ محروم نسازد بلکه بهر نوع که او را ممکن شود و بهر طور که میسر گردد نصیب خویش را از ملاذ این جهان بردارد و با فتانهای حلال و حرام و لایق و سزاوار و نالایق و غیر سزاوار و سائر امور جلیه ایکه مردم خود را بدانها مقید ساخته اند گوش ندهد و دل ننهد و چون دیدند که تعلیمات ایشان با تمکن صفت حیا در نفوس بی فایده خواهد افتاد در ازاله آن خصلت جلیله آغاز کرده گفتند که حیا و شرم از ضعف نفس است و هر انسانرا لازمست که در ازاله آن سعی نماید و قید عادات را بشکند تا آنکه قادر گردد بر ارتکاب جمیع افعالیکه مردم آنهارا قبیح می شمارند و نفس او از آشکارا ساختن آن اعمال متأثر و منفعل نشود و عاقبت الامر این ابیقوریها پرده شرم را دریده و آب روی انسانی را برده هر جا که ماده ئی میدیدند خواه و ناخواه خود را بدو میرسانیدند حتی در بسیاری از اوقات اصحاب موائد این حکمای نو برآمده را سگ خطاب کرده با ستخوانها نده

میسر اندند مع ذلک این سکنهای نهان صورت مرتدع
نمی شدند و امثال مشائع پین الکل نداکرده ار هر طرف حمله
می نمودند

و این یکی از آن اسباب است که اینها
مشهور شدند بکلبیّین و تعلیمات فاسده این تحزبهای
یونان یعنی کلبیّین چون بمرور زمان در نفوس و عقول
یونانیها تأثیر کرد خسر و هاز وی بلادت آورد و بازار علم و
حکمت کاسد شد و اخلاقها فاسد گردید و شرف نفس آن
قوم بنذالت و لؤم و اهانت ایشان بجبانت و حیا و ننگ
آنها بوقاحت و سفله گی و شجاعت آنها بجبانت و محبت
وطن آنها به محبت شخصیه مبدل
شد .

و بالجمله جمیع ارکان ستة قصر سعادت آنها و همه اساسهای
انسانیت ایشان منهدم گردید و لهذا سلطنت و عزت
ایشان بر باد رفته بدست روما یعنی جنس لاتین اسیر افتادند .

و سالهای دراز از شآمت آن
تعلیمات فاسده در قید عبودیت بسر بردند و بعد از اینکه

در یک جزو از زمان درین عالم حاکم بلا معارض شمرده می شدند

فارس قومی بودند
که در آن اصول ستّهٔ سعادت بدرجهٔ اعلی رسیده بودند و
خویشتن را چنان شریف میدانستند که گمان میکردند ارباب
سعادت از امم اجنبیه آن امت ایست که در حمایت آنها بوده ویا
بقرب جوار ممالک ایشان شرف یابی حاصل کرده باشد

و امانت و صداقت اول
تعلمات دینیهٔ آن قوم بود حتی اگر محتاج می شدند اقدام
بر دام منسکر دند از خوف آنکه مبادا ناچار شده دروغی از آنها
سر زند
و بسبب این عقاید و خصائل عز
و رفعت و بسطت ملک آنها بپایهٔ ارتقا کرده بود که بیان
آن را شه نامهٔ باید فرنسیس لنرنان مؤرخ میکوید
پادشاهی فارس درزمان دارای اکبر عبارت از بیست و یک والی
نشین بود و یکی از آن والی نشین ها مصر و سواحل بحر قلزم و بلوچستان
و سند بود
و اگر زمانی در سلطنت آنها فتوری بهم میرسید از تأثیرات آن

اصول صحیح در اندک زمانی او را تدارک نموده باز بحالت اولی و سلطهٔ عظمای خود رجوع میکردند تا آنکه در زمان قباد مزدک نیچری یعنی طبیعی بلباس رافع جور و دافع ظلم ظهور کرد

و بیک تعلیم خود جمیع آن اساسهای نیک بختی قوم فارس را کنده بباد فنا داد زیرا آنکه گفت آن قوانین و حدود و آدابیکه انسانها وضع کرده اند همه موجب جور و همه سبب ظلم و تمامی بر باطل است

و شریعت مقدسه نیچر یعنی طبیعت تا اکنون منسوخ نشده در حیوانات و بهائم مصون و محفوظ مانده است و کدام عقل و کدام دانش به پایه نیچر میرسد و نیچر همه ماکولات و مشروبات و منکوحات را در میانه جمیع آکلین و شاربین و ناکحین ناحق مشاع قرار داده است پس چرا باید که انسان بجهت جعلیات و همیه ایکه آنها را قوانین و آداب می نامد از مادر و دختر و خواهر خود محروم مانده و دیگران از آنها تمتع بگیرند

و چه معنی دارد که شخصی اموال مشاعه را در تحت تصرف آورده دعوی ملکیت نماید و یا آنکه زنی را بهانهٔ نکاح در آورده سائرین را از آن منع کند و چه حقانیت است در قانونیکه غاصبین اموال مشاعه را اصحاب حقوق میشمارد و آن بیچاره را که بحیلهٔ تمتع از حق خود میگیرد غاصب

وخائن بنامد ولهذا بر هرکس واجب است که غل ظالمانهٔ قوانین و
آداب وشرایع عقل ناقص نهانی را ازگردن برآوزده بمقتضای شریعت
مقدسه بحر حقوق خود را در اموال وزنان بهر نوع که تواند
استحصال نماید وغاصبین را جبراً وقسراً از فعل ناشایستهٔ غصب
وجور بازدارد و چون این تعلیمات باطله در قوم فارس شیوع یافت
حیا از میانه برخواست وغدر وخیانت فاش گردید ونذالت وسفله
گی شیوع گرفت وصفات بهیمیه غلبه نمود وطبایع آنها بالکلیه
فاسد شد

وانوشیروان اگرچه مزدک وبعضی از پیروان
آنرا کشت ولکن قادر بر قلع وقمع این تعلیمات فاسده نگردید
وبدین جهت این قوم نتوانستند که یک حملهٔ عرب را تحمل نمایند
وحال آنکه قرن وهمسر آنها که عبارت از روم بوده باشد قرون متعدده
باعربها در مجادله ومحاربه بودند

مسلمانان امتی بودند که بواسطهٔ دیانت الهیه
حقه وبسبب شریعت سماویه صدقه خود آنقدر عقاید جلیله وخصائل
جمیله اعاد آن امت را حاصل شده بود وآنقدر اساس آن ارکان
سته در آنها استوار گردیده بود که در یک قرون یعنی صد سال از
نتایج آن عقاید وسجایا از جبال آلپ تا سور چین در تحت تصرف
در آوردند ودماغ اکاسره وقیاصره را بخاک مذلت مالیدند

با آنکه شرذمهٔ قلیلهٔ بیش نبودند واخلاق فاضلهٔ آنها بدرجهٔ
رسیده بود که بمقناطیس آن اخلاق در اندک زمانی قریب صد
ملیون غیر مسلمین را بکیش خویش جذب نمودند با وجود آنکه آن ها را
مخیر کرده بودند در میانه جزیه دهیده و اسلام

و همین گونه غلبه و عز این

امت شریفه را بود تا آنکه در قرن چهارم نیچریها یعنی طبیعین
باسم باطنیه و صاحب السر در مصر آشکارا شدند و زبانیه های خود را
در جمیع اطراف واکناف مسلمانان خصوصًا در ایران منتشر کردند

و چون این نیچریها اصحاب

باطن دیدند که نور شریعت محمدیه صلی الله علیه وآله وسلم جمیع
مسلمانان را منور گردانیده و علمای دیانت مصطفویه با کمال علم
وسعهٔ فضل و نهایت تیقظ در حراست این دین متین و صیانت
عقاید و اخلاق مسلمین میکوشند لهذا از برای نشر آراء فاسدهٔ خود
طریق تدلیس و تدریج را پیش گرفتند و اساس تعلیم خویشتن را برین
قرار دادند که اولاً تشکیک کنند مسلمانان را در عقاید خود و پس
از تثبیت شک در قلوب عهد و پیمان از ایشان بگیرند و پس عهد
و پیمان ایشان را بنظر مرشد کامل خود

بر سانند

و گفتند بر معلم این تعلیمات لازم است که علی الدوام بار دساء

دین اسلام بنهج تدلیس رفتار نماید و واجب است او را که قادر بر تأسیس مطالب خود بوده باشد و چون کسی را بدام مرشد کل می انداختند اول چیزیکه او را تعلیم میکردند این بود که اعمال ظاهریه از برای آن اشخاصی است که بحق نرسیده اند و حق عبارت از مرشد و راه بر کامل است و چون تو بحق رسیدی اکنون ترا باید که خود را از این

اعمال ظاهریه بدینیه خلع

نمائی

و بعد از زمانی او را میگفت که جمیع تکالیف ظاهریه و باطنیه و همه عقلوات و قیودات از برای ناقصین است که بمنزله بیمارانند و چون تو کامل گشتی لازمست که همهٔ این قیودات ظاهره و باطنه را از خود سلخ کرده قدم در دائره واسعهٔ اباحت نهی چه حلال و چه حرام و چه امانت و چه خیانت و چه صدق و چه کذب و چه فضائل و چه رذائل و پس از تثبیت اباحت در نفوس تابعین خود بجهت انکار الوهیت و اثبات مذهب نیچری و سیسه دیگر بکار برده میگفت اگر خدا موجود باشد بموجودات شبیه خواهد شد و اگر معدوم باشد مماثل معدومات خواهد گردید و خدا منزه است از هر گونه شبیهی پس خدا نه موجود است و نه معدوم یعنی باسم اقرار

کن و مسمی را انکار نما

و مدت زمانی این گروه اهل باطن بطریق خفیه بواسطه این تعلیمات در فساد اخلاق مسلمانان میکوشیدند تا آنکه علمای دین و سائر روسا

مسلمین برین امر مطلع شده در صدد معارضه برآمدند و چون آنها کثرت معارضین را دیدند از برای نشر آرا و باطله خود خون هزارها علماء و صلحاء و امراء امت محمدیه را اغتیالاً ریختند

و بعضی از آنها آن عقاید فاسده مضره را فرصت یافته بر روی منبر المَوت جهاراً بعالم ظاهر ساخته گفت که در وقت قیام قیامت هیچگونه تکلیفی نه ظاهری و نه باطنی بر خلق نمی باشد و قیامت عبارت است از قیام قائم حق و منم قائم حق پس ازین هر که هرچه خواهد بکند که تکلیف برخواسته شده است یعنی درهای انسانیت بسته شده ابواب حیوانیت باز گردید

و بالجمله این بیچیر بیها اهل باطن و خداوندان تاویل یعنی ناتولیسمها قرون سابقه مسلمانان بحیله کمال خلق را بجمیع نقائص و رذائل اکه براندازهٔ اُمم و ملل است دعوت نمودند و بدسیسه تنزیه جعلی خویش اعتقاد الوهیت را که اساس همه سعادات انسانهاست دراین دارِ دنیا از الواح عقول ستردند و بمرور زمان اخلاق امت محمدیه شرقاً و غرباً فاسد کردند و در ارکان عقاید و سجایای پسندیدهٔ آن امت شریفه تزعزع انداختند تا آنکه شجاعت و بسالت آنها بخوف و جبانت و امانت و صداقت آنها بخیانت و دروغ گوئی و محبت اسلام آنها به محبت شخصیه بهیمیه مبدل گردید

و از آن بود که جماعتی از صعالیک فرنگ در قرن خامس باراضی شامیه هجوم کرده صدها شهرها و قریه‌ها از خراب نمودند و خون و هزارها را رایگان ریختند و تا قریب دوصد سال مسلمانان از دفع آن صعالیک عاجز ماندند و حال آنکه پیش از آن فساد اخلاق و تباهی عقائد قوم فرنگ را در ممالک خود از دست مسلمانان راحت و آرام نبود

و همچنین گروهی از اوباش تاتار و ترک و مغول با چنگیزخان آمده غالب شهرهای محمدیان را ویران ساخته خون ملیونها را بر خاک ریختند و مسلمانان را این قدر قوه نشد که این بلیه را از خود دور سازند با وجود اینکه در اول اسلام با قلت عدد تا سور چین جولانگاه اسبان مسلمانان بود و آن همه ذل و حقارت و خرابی و ویرانی از برای مسلمانان حاصل نشد مگر از خیانت و دروغگوئی و جبانت و گرانجانی و ضعف و سستی ای که آثار آن تعلیمات فاسده بود

و چون آداب و اخلاق دیانت محمدیه از غالب نفوس مسلمانان بالمره زائل نشده بود لهذا بهزار کوشش بعد از سالهای دراز اراضی شامیه را از دست فرنگ گرفته چنگیزیان را بشرف اسلام مشرف کردند ولکن نتوانستند که آن ضعف را بالکلیه زائل سازند و آن سلطه و قوت خود را دوباره اعاده نمایند زیرا که آن سلطه

نتیجهٔ آن عقاید حقه و آن خصال پسندیده بود و بعد از تفرق و فساد
اعادهٔ آنها متعسر گردید

و از این است که ارباب تاریخ ابتداء انحطاط سلطهٔ مسلمانان را از محاربه
صلیب میگیرند و چنان لائق بود که آغاز ضعف مسلمانان و تفرق
کلمه آنها را از شروع آن تعلیمات فاسده و آراء باطله بگیرند

مخفی نماند بابیهائیکه درین

زمان اخیر در ایران یافت شدند و هزارها خون عباد الله را بنا حق
ریختند کوچک ابدالهای همان نیچریهای الموت و حیلهای
یعنی کچکول بردارهای همان طبیعیین کردگوه میباشند و تعلیمات
آنها نمونه همان تعلیمات باطنیه است پس باید منتظر شد که فیما بعد چه
تاثیرهای دیگر از اقوال آنها در امت ایرانیه یافت خواهد شد

امت فرانساویه

آن یگانه امتی بود که بواسطه آن اساسهای شش گانه سعادت
در قطعه یوروپ بعد از روما نیین رفع علم و دانش و کاردانی نموده
موجب تمدن همه امم فرنگ گردید و بسبب آن اصول جلیله در غالب
اوقات در جمیع بلاد مغربیه صاحب کلمه نافذه شد تا آنکه در قرن
هیجدهم از میلاد مسیح ولتیر و رسو باسم رافع الخرافات
و منور العقول ظهور کردند و این دو شخص قبر اپیکور ابیقور
کلبی را نبش کرده عظام بالیه نا تورلیسمی را احیاء نمودند و تکالیف

برانداختند و تخم اباحت و اشتراک را کاشتند و آداب و رسوم را خرافات انگاشتند و ادیان را اختراعیات انسان ناقص العقل برو بند اشتند و هر دو جبرا بانکار الوهیت و تشنیع انبیاء پرداختند حتی ولتیر چندین کتاب در تخطئه و سخریه و تشنیع و ذم انبیا تصنیف کرد و این اقوال باطله در نفوس فرنساویها تاثیر کرده یکبارگی دیانت عیسویه را ترک نمودند

و در های شریعت مقدسهٔ نیچریعنی اباحت را بروی خود کشودند حتی در روزی از روزها دختری را آورده در محراب کنیسه ئی گذارده زعیم آن قوم ندا درداد که ایها الناس پس ازین از رعد و برق مترسید و چنین گمان مکنید که اینها از طرف آلهٔ سماء برای تهدید شما ظاهر شده است بلکه بدانید که همه اینها آثار طبیعت است یعنی ناتور و غیر از ناتور مؤثر دیگری در عالم وجود نیست پس دیگر پرستش او یام را منمائید و از روی گمان خدائی برای خود اختراع مکنید و اگر خواهش آن دارید که چیزی را عبادت و پرستش نمائید اینک مدموازل در در محراب چون دُمیه ایستاده است.

دُمیه
پیکری را میگویند
که از عاج
سازند
۱۲

و تعلیمات فاسدهٔ نیچریه این دو شخص اولا موجب ثورت مشهورهٔ فرانساویه گردید و ثانیاً سبب آن شد که فساد اخلاق و تفرق کلمه و اختلاف مشارب احاد آن امت را فرا گرفت تا آنکه رفته رفته هر طایفه ئی از اصحاب آراء مختلفه و مشارب متباینه

بخود مشغول گردیده باستعمال مقاصد وملاذ خویشتن کوشیدن گرفت واز منافع عامه اعراض کرد واز آن سبب نفوذ خارجیه ایشان چه در غرب بوده باشد وچه در شرق روی بنقصان آورد ..

ونا پلیون اول اگرچه

دوباره دیانت مسیحیه را اعاده نمود ولکن اثر آن تعلیمات از نفوس نرفت واختلاف مشارب زائل نگردید وعاقبت الامر بدان منجر شد که از دست جرمنی شکست خورده زیانهائیکه بسالهای دراز جبر آن نتوان کرد بدانها رسید بلکه آن تعلیمات مضره باعث آن شد که طایفه « سوسیالیست » یعنی اجتماعیین در آنها یافت شد وضرر وخسارت این گروه بر فرنسا کمتر از ضرر وخسارت جرمنی نبود

بتاریخ حرب فرنسا رجوع شود

واگر ارباب آن عقائد حسنه وسجایای پسندیده تدارک این امر را نمیکردند این قوم برای اجرای مقاصد باطله خود فرنسا را زیر وزبر کرده با خاک برابر میساختند

وپوشیده نماند که امت عثمانیه بسبب ظهور این عقیده فاسده نیچریان در بعضی از امراء وعظماء آن بدین حالت محزنه افتاد حتی آن افسرهای عسکری که در این محاربه اخیره خیانت کرده باعث خرابی وتباهی گردیدند همان ها بودند که بطریق نیچری قدم می

زدند و خود را اصحاب افکار جدیده می شمردند یعنی بسبب تعلیم
نیچری چنان گمان میکردند که انسان چون سائر حیوانات است
و این اخلاق و سجایائیکه از برای خود فضیلت میدانند همه خلاف
ناتور و از فضول عقل است و باید هر شخص آنقدر که تواند و بهر
راهی که ممکن شود اورا لذات و شهوات حیوانیه را از برای خود تحصیل
کند و بخرافات قیودات و بواهیات جعلیات انسانهای بی عقل
خویشتن را از ملاذ محروم نسازد و چون انسان فانی می شود چه
شرف چه حیا و امانت و صداقت کدام است و لهذا بارتب جلیله
سُفلگی را قبول کرده بقیمت ذهیده ئی خانه شرف چندین ساله
عثمانیان را بر باد دادند

سوسیالیست و کومونیست و نیهلیست

یعنی اجتماعیین و اشتراکیتین و عدمیتین هرسه طائفه ره سپر این
طریقه میباشند و خود را باسم محب الفقراء والضعفاء والمساکین
ظاهر ساخته اند و هریک ازین طوائف ثلثه اگرچه صورة مطلب خود را
بنوعی تقریر میکند ولکن غایت و نهایت مقصود آنها این است که جمیع
امتیازات انسانیه را برداشته چون مزدک همه را در همه شریک
سازند

وبجهت اجراء این مقصد فاسد چه بسیار خون ریزیها کردند و
چه فسادها و فتنه ها برپا نمودند و چه قدر عمارات و قراها آتش زدند

وایشان میکویند که جمیع مشتهیات وملاذیکه درروی این کره زمین ست همه آنها از فیوضات ناتور یعنی طبیعت است پس نشاید که شخصی را اختصاصی بوده باشد یکی ازآن ملاذ بدون مشارکین او درانهانیت بلکه باید جمیع ملاذ و مشتهیات حق مشاع بوده باشد درمیانه همگی افراد انسانها

ومیکویند بزرکترین سد ومحکمترین مانع ازبرای نشر شریعت مقدسه نیچر یعنی اباحت واشتراک ادیانها وسلطنتها میباشد پس لازمست که اینهارا از اساس برانداخت وپادشاهان وروساء ادیان را نیست ونابود ساخت واکر شخصی خودرا بلذتی مخصوص ساخته وخویشتن را بنعمتی ویا مزیتی ممتاز کرداند ومخالفت شریعت مقدسه ناتور یعنی طبیعت نماید اورا باید بقتل رسانید تاآنکه دیکران ازحکم آن شریعت مقدسه سر نپیچند وکردن کشی نکنند

واین کروه سه کانه ازبرای نشر افکار مفسدانه خود هیچ دسیسه وحیله ئی نیافتند مکرآنکه انشاء مدارس نموده ویاآنکه درمکاتب ومدارس سائرین مدرس شده اندک اندک افکار خودرا دراذهان صافیه بچهاجای دهند وازین جهت بعضی بانشاء مدارس پرداخت وبعضی دیکر متفرق کردیده هریکی درمدرسه ازمدارس بلاد فرنک معلم کردیده دراذاعه واشاعه خیالات باطله خویشتن کوشیدن کرفت وبدین وسیله احزاب آنها

بسیار شدند و در تمامی اقطار ممالک یورپ منتشر گردیدند
خصوصا در مملکت روسیه و بلا شبهه اگر این طوائف ثلثه
قوت بگیرند موجب انقراض و اضمحلال نوع انسانی خواهند
شد چنانچه و پیش ازین پیش گذشت اعاذنا الله من شرورهم و اقوا
لهم و افعالهم مؤمنند آن پسین پمبیر و گزیده و خشور
نا توار
که اولا در ممالک انگلیز بود پس ازآن
با راضی امریکا هجرت گزین شد بالهام طبیعت یعنی نیچر چنان
مصلحت دید که این نعمت عظمای اباحت و اشتراک را فقط
با آنها عطا کند که به نیچر ایمان دارند لهذا دو کمپانی تشکیل
نموده یکی از مؤمنین و یکی از مؤمنات و گفت هریک از مؤمنین
مطلق التصرف است در هریک از مؤمنات و ازآنست که اگر از یکی
مؤمنات سؤال شود تو زن کیستی جواب میگوید زن کمپانی
و همچنین اگر از یکی از اولاد آن زنها پرسیده شود که تو بچه چه کسی.
پاسخ خواهد داد بچه جمعیت
و تا هنوز لیب شر و فساد آنها از چاه و یل کمپانی سر بر نزده
و خداوند تعالی میداند که چه وقت شراره آن عالم را گرفته
خان و مان انسانها را سوخته ویران خواهد ساخت
و اما آن منکران الوهیت یعنی نیچریها که بلباس تلبیس

مهذب و دوست دار امت و خیرخواه قوم برآمده اند و خود را
شریک دزد و رفیق قافله ساخته اند و در نزد اغنیا و بلید ها
علم دانش و کاردانی برافراخته اند و از برای خیانت طرح نو
در انداخته اند و بدوشه کلمات مسروقهٔ ناتمام بخود بالیده اند
و بر و تها را بصد کبر و ناز مالیده اند و خود را با هزار جهل و نادانی
هادی و راه بر نامیده اند و با همهٔ اخلاق رذیله و صفات
ذمیمه خویشتن را مهذب گماشته اند و عقل و خردمندی را فقط
در غدر و اختلاس و ترویر پند اشته اند بسیار خجالت میکشم
که آنها را ذکر کنم و نهایت شرمم می آید از تحریر روش و کنش شان

زیرا انکه مقاصد آنها

بسیار پست است چون که میخواهند از برای شکم خویشتن اساس
امت خویش را بکنند و رشته التیام آن را از هم بکسلانند و جولانگاه
افکارشان بسیار تنگ است و هنوز قدم از شکنبهٔ خود
بیرون ننهاده اند و قلم را در آن مجال تنگ قدر یارای حرکت
نیست

اینقدر میتوانم بگویم که اینها پیاچوبینی

پهلوان پنبه و کرانشد ها قیش را خوانند کان بدانند ..

و از جمیع آنچه پیش ذکر شد

بخوبی هر کسی را معلوم گردید که این گروه نخچیر بها یعنی د هر بها در

هر امتی که پیدا شدند اخلاق احاد آن امت را بواسطه تعلیمات فاسده خود بهزار تلبیس و تدلیس فاسد کردند و اساس قصر سعادت ایشان را کندند و خیانت و دروغگوئی دگران جانی و شهوت پرستی را رواج دادند تا آنکه تدریجاً اسم آن امت را از لوح وجود محو نمودند و یا آنکه بذل و فقر و عبودیت مبتلا کردند مع ذلک چون بعضی از اینگروه مقصد اصلی خود را که اباحت و اشتراک بوده باشد تدلیساً مخفی داشته و در ظاهر بانکار الوهیت ورو زباز پرس کتفا میکنند.

لهذا میخواهم بیان کنم که این تعلیم بنفسه کافی است از برای فساد هیئت اجتماعیه و تزعزع ارکان مدنیت و هیچ سببی موثرتر از این تعلیم در فساد اخلاق یافت نمی‌شود و ممکن نیست که شخصی نیچری بوده باشد و با وجود این مهذب الاخلاق و صاحب امانت و صداقت و مروت و جوان مردی باشد.

پس میگویم هر فردی از افراد انسان را بحسب سرشت و خلقت شهوتها و خواهشهائی است که بازاء آنها مشتهیاتی و ملائماتی در عالم خارج گذاشته شده است و آن شهوات بذاتها چنان اقتضا میکند که انسان حرکت نموده و سعی کرده

ان مشتهیات را استحصال نماید و یا انها معالجه خواهشهای
خویش کند و سورت نفس را بشکند چه تحصیل آنها بنهج حق بوده
باشد و یا بنهج باطل

وچه بدست آوردن آنها موجب فتنه و فساد و سفک دماء
و غصب حقوق شود و یا انکه بدون این مفاسد او را دست
یاب گردد

این مقتضیات قویه و بواعث فعاله را از تأثرات غیر معتدله باز
داشتن و انسان صاحب آن شهوات مؤثره را بحق خود راضی
کردن و از تعدیات و اجحافات منع نمودن یکی ازین چهار
چیز متصور می شود

یا انکه هر صاحب حقی شمشیری در دست گرفته و سپری بر دوش
انداخته و یک پا در پیش و یک پا در عقب نهاده شب و روز
در صیانت حق خود بکوشد و یا شرافت نفس چنانچه ارباب اهواء
ادعا میکنند و یا حکومت و یا اعتقاد بر انیکه عالم را صانعی است
دانا و عمل خیر و شر را پس ازین حیات جزائیست همین یعنی
دین

اما وجه اول موجب آن می شود که از برای صیانت حقوق و
دفع تعدیات سیلها می خون جاری گردد و تلول و اودیه بدماء
افراد انسانیه مخضب شود و هر قویتی ضعیفی را طحن و سحق نماید

تا آنکه آخر الامر این نوع منقرض شده اسم او از لوح وجود محو گردد

و امّا وجه ثانی پس باید دانست که شرافت نفس آن صفتی است که صاحب آن از اعمال ذمیمه و افعال قبیحه در نزد عشیره و قبیله خود اجتناب خواهد نمود و خست نفس آنست که دارای آن از دنایای امور پرهیز نمی‌نماید و از تقبیح و تشنیع متأثر نمی‌گردد و هر کسی را واضحست

که این صفت یعنی شرف نفس را ماهیت و حقیقت معینه‌ئی در نزد امم نیست که بتوان بد و مشهوات را بحد اعتدال آورده و هر شخصی را بحق خود راضی ساخته پایه انتظام را محکم نمود آیا ملاحظه نمیکنی بسا امور هست که ارتکاب آنها پیش امتی خست و دنائت شمرده می‌شود همان امور در نزد امتی دیگر از آثار شرف و کمال نفس و از موجبات مدح و ستایش است و حال آنکه فی الحقیقه عین جور و ظلم و علت

چنانچه نهب و غارت و دزدی و راه‌زنی و قتل نفس پیش قبایل و اهل جبال و بوادی غایت کمال و نهایت شرافت نفس است و امّا اهل مدن همه

انها را علامات خست و دنائت میدانند و همچنین حیله بازی و مکاری و منافقی در نزد قومی خست و قومی دیگر این امور را

عقل و کاردانی و کمال می شمارند و دیگر آنکه اگر غور کنی در این امر که هر حادثی را علّتی است و علّت غائیه افعال اختیاریهٔ انسان نفس اوست بخوبی خواهی دریافت که طلب اتصاف بشرافت نفس و سعی در استحصال او و خوف از خست و دنائت آن بجهت رغبت و میل انسان است بتوسیع طرق معیشت و حذر اوست از تنگی مسالک زندگانی

چونکه میداند از اتصاف بشرافت نفس موثوق به خواهد گردید و با مانت و صداقت مشهور شده اعوان و انصار او بسیار خواهد شد و بیاران بسیار راهها و اسباب های معیشت فراوان خواهد گردید

بخلاف اتصاف بخست و دنائت نفس که موجب تنفر قلوب و باعث قلت یاران گردیده ابواب معیشت را مسدود خواهد ساخت

پس مقدار طلب شرافت نفس و قوّت و ضعف و تمکّن و عدم تمکن آن صفت و درجات و مراتب او و تأثیرات آن در کنج ارباب مشهوات از تعدیات بر حسب معیشتهای طبقات مردم ملیا شد یعنی طبقات ناس

آنقدر در تحصیل آن صفت خواهند کوشید که معیشت ایشان را نافع باشد و از ضرر و گزند محفوظ مانند بلکه هر طبقه ئی شرافت

نفس را آن صفتی میشمارد که بدان صیانت رتبه و معیشت توان شد و آنچه زیاده برین باشد هرگز فقدان او را نقص و دنائت نمی انگارد اگرچه درنزد طبقات دیگر نقص وخست شمرده شود و در استحصال آن سعی بکار نمی برد نظر کن در غالب سلاطین وامراء چگونه با اعتقاد شرافت نفس از عهدشکنی پروا نمی کنند

خصوصاً با آنانکه از خود

در جلالت و عظمت پست ترند واز جور وظلم وسائر افعال ذمیمه اجتناب نمی نمایند وهیچیک ازین امور را خست ودنائت

نمی شمارند

وحال آنکه اگر یکی از اینها از احاد رعیت سر میزد خسیس ودنی النفس شمرده شده بدین جهت در امر معیشت او خلل حاصل می شد حتی سائر طبقات هم این امور را درحق سلاطین وامراء خود باز

خست ودنائت نمیدانند بلکه

بمحال دیگر حمل میکنند

وهمچنین است حال جمیع طبقات عالیه با طبقات سافله طبقةً

بعد طبقةٍ

وسبب این امر آنست که طبقات عالیه خود را از ضرر آن افعال شنیعه مصون ومحفوظ میدانند پس اگر مدار انتظام عالم همین شرافت نفس بوده باشد هر طبقهٔ عالیه ئی دست تعدی بطبقهٔ سافله گشوده

درهای شر و فساد بروی این بیچاره انسان باز خواهد گردید

علاوه براین

چون غرض از اتصاف بدین صفت توسیع طرق معیشت و تحذر از تنگی مسالک زنده کانیست چنانچه معلوم شد پس هرگز این خصلت مانع نمی شود انسان را از تعدیات باطنیه و خیانتهای مخفیه و رشوت خواریهای در زوایای محاکم

زیرا انکه انسان طالب سعهٔ عیش میداند که بدین خباثت مخفیه بمقصد اصلی خود خواهد رسید بدون انکه مشهور بدنائت گردد چنانچه می بینی که داعیان بر شرف نفس چگونه اعمال در زوایای محاکم از آنها بظهور میرسد

پس نشاید کسی را که شرف نفس را میزان عدل قرار داده گمان کند که میتوان بدین صفت هر کسی را بحق خود راضی کرده منع جمیع تعدیات و اجحافات ظاهریه و باطنیه را نماید

و اگر کسی بگوید یکی از اسباب طلب شرافت نفس حب محمدتست پس می شود که هر شخصی بجهت استحصال محمدت خود را باعلی درجهٔ شرافت نفس متصف ساخته خویشتن را از جمیع رذائل و دنایا و تعدیات و اجحافات دور نماید

جواب میگوییم اولاً کمتر شخصی یافت می شود که مدح و ثنا را برلذائذ

شهوات بدنیه تقدیم نماید واگر بطبقات مردم نظر شود این
بخوبی ظاهر وهویدا خواهد شد

وثانیا چونکه موجب اول از برای مدح وثناء این انسانهای حیوان
منش وباعث نخستین بجهت ستایش این مؤرخین مرفهین وشعرا
کاذبین غنا وثروت وجاه وجلال وشوکت است اگرچه
استحصال اینها از طرق غیر لائقه شده باشد ودر اکتساب
این چیزها هزارها تعدیات واجحافات سرزده باشد لهذا غالب
نفوس در این امر سعی خواهند کرد که خود را اصحاب غنا و
ثروت وخداوندان جاه وجلال نمایند اگرچه بطریق عدو وظلم و
خیانت بوده باشد

تا آنکه هم لذائذ بدنیه را بدست آرند وهم ممدوح این مدلسین
کردند وکمتر شخصی یافت می شود که طالب محمدت حقه بوده از
راه حق وفضیلت وشرافت نفس ثنا وستایش حق را کتهاب
کند

واز آنچه گفته شد ظاهر گردید که خصلت شرافت نفس هیچوجه
از برای تعدیل شهوات ومنع تعدیات وانتظام عالم کافی
نیست

بلی اگر مستند بدینی بوده ودر آن دین ماهیت آن متقرر و
متعین گردیده باشد بجهت آن منشاء ومبنا موجب انتظام

سلسلهٔ معاملات خواهد شد نه نفس خود چنانچه در بیان حیا بدین
اشارهٔ رفت
واما وجه ثالث مخفی نماند که قدرت حکومت مقصور است
بر دفع ظلمها و جورهای ظاهری اما اختلاسات و تزویرها و
بهتانها و فسادها و تعدیات باطنیهٔ خداوندان شهوات را چگونه
منع تواند کرد و بکدام طور حیله‌ها و دسیسه‌ها و ستمهای نهانی
مطلع می‌شود تا بر رفع آنها بکوشد علاوه برین حاکم و اعوان
او همه اصحاب شهوتند
وکدام چیز آن دارایان قدرت را از مقتضیات شهوات
فعالهٔ منع خواهد نمود و رعیتهای ضعیف بیچاره را چه امر از دست
شره و حرص وازآنها خلاصی خواهد
بخشید
وچون هیچ رادع و زاجری آنها را نباشد البته آن حاکم حقیقة
رئیس سراق و هر رأس قطاع الطریق گشته اتباع و اعوان
او همه آلات ظلم و جور و غدر و ادوات شر و فساد و افزارهای
اختلاس آن خواهند گردید
و در ابطال حقوق بندگان خدا و هتک اعراض و نهب اموال
آنها خواهند کوشید
وعطش شهوات خود را از خون بیچارگان تسکین خواهند داد

و قصرهای خویش را بدماء بینوایان منقش و مزین خواهند ساخت
و بالجمله در
هلاک عباد و دمار بلاد کوششها و سعیها بکار خواهند برد پس سبب
دیگری از برای کف ارباب شهوات از تعدیات و اجحافات
باقی نماند که وجه رابع یعنی ایمان بر اینکه عالم را صانعیست دانا
و توانا و اعتقاد باینکه از برای عمل خیر و شر پس ازین حیات
جزائیست معین

و بتحقیق این دو اعتقاد معاً پایدارترین اساسی است از برای کسر شهوات
و رفع تعدیات ظاهریه و باطنیه و محکم ترین رکنیست بجهت بر
انداختن حیله ها و تزویرها و تدلیسها و نیکوترین باعثی است
برای احقاق حقوق

و اوست سبب امنیت و رفاهیت تا حدی بدون این دو عقیده
هرگز هیئت اجتماعیه صورت وقوع نپذیرد و مدنیت لباس
هستی نپوشد

و پایه معاملات استوار نگردد و مصاحبات و معاشرات بی غل و
غش نشود و اگر کسی این دو اعتقاد نباشد بهیچوجه او را داعی بسوی
فضائل و زاجری از رذائل نخواهد بود

و همچنین او را از خیانت و دروغگوئی و منافقی و مزوری منع نخواهد نمود
بجهت آنکه علت غائیه جمیع ملکات مکتسبه و افعال اختیاریه چنانچه

گفته شد نفس انسان است و چون کسی را اعتقاد بثواب و عقاب نباشد کدام چیز دیگر او را از ین صفات ذمیمه منع نموده باخلاق حسنه دعوت خواهد نمود خصوصاً در وقتیکه معلوم شود انسان را که نه از اتصاف بدانها ضرری در دنیا برو مترتب خواهد شد و نه از تخلق بدینها او را فایده ئی خواهد رسید و کدام امر او را بر معاونت و مناصرت و مرحمت و مروت و جوانمردی و دیگر امور یکه هیئت اجتماعیه را از آنها گریزی نیست

الزام خواهد کرد

و خواننده را معلوم گردید که اول تعلیمات طبیعیین یعنی نیچریها رفع این دو اعتقاد است که اساس همه دینها است و آخر تعلیمات ایشان اباحت و اشتراک است پس این قومند که برباد دهنده هیئت اجتماعیه اند و تباه کننده مدنیت اند و مفسدان اخلاقند و خراب کننده ارکان علوم و معارفند

و هلاک نماینده همند و زائل کننده نخوت و غیرت و ناموسند و حراثیم لؤم و خیانت اند و ارومه های رذالت و دنائت اند و اسها سهای خست و نذالت اند و اعلام کذب و در وغند و دعات حیوانیت اند محبت آنها کید است و مصاحبت ایشان مکر است و ملائمت شان غدر است

و تملقشان حیله است صداقت شان فریب است و دعوی انسانیت

شان دام است و بر معارف و علوم خواند شان شست و قلاب
۵ است امانت را خیانت کنند و ستر را حفظ نکنند و دوست عزیز و
خود را بیک پول سیاه بفروشند نیدهای شکمند و عبید شهوت
و از برای قضای
شهوات خویش از ارتکاب هیچ گونه عمل خسیس و دنی استنکاف
نمیکنند ناموس و عار و ننگ را بهیچ وجه نمی شناسند و از شرف
نفس خبر ندارند پسران در نطایفه از پدران در امان نیستند
و دختران از هیچکدام بلی حرکت طبیعت طبیعی را چه منع تواند کرد
و اگر شخصی بلین
تملّس چون مار انیها بازی خورد و نخطّ و خال چون افعای ایشان
مغرور گردد و زخرف قول انیها او را بسپند افتد و حیله های ایشان
در دل او جای گیرد و چنان گمان کند که این قوم موجب تمدّن اند
و باعث انتظام بلادند و یا سبب نشر علوم و معارفند و یا آنکه خیال
کند که ایشان در تنگی معین و یارند و در وقت ضرورت حافظ شهر
باید بر عقل او گریست و خندید
زیرا آنکه هم جای خنده دارد و هم جای گریه پس از همه آنچه بیان
کردیم بنهج اوضح ظاهر شد که دین اگر چه باطل و اخس ادیان بوده
باشد بجهت آن دو رکن رکین یعنی اعتقاد بصانع و ایمان بثواب
و عقاب و بسبب سائر اصول ستّه که ودیع دینها و کیش

ها است از طریقهٔ ما دیّین یعنی پنچرهها بهتراست در عالم مدنیّت و هیئت اجتماعیه و انتظام امور معاملات بلکه در جمیع اجتماعات انسانیّه و در همه ترقیات بشریّه
در این دار دنیا

و چون نظام عالم بر نهج حکمت گذاشته شده است و نظام عالم انسانی جزء نظام کل است از آن است که هر وقت این خلل اندازان هیئت اجتماعیه یعنی پنچرها ظهور نمودند نفوس انسانیه بر قلع و قمع آنها همت گماشته و خداوندان نظام حقیقی مدنیّت که دین بوده باشد در ازالهٔ ایشان سعیهای بلیغ
بکار بردند

و مزاج انسان کبیر نیز بنابر شعور خداداد خود که اثر حکمت کلیه است آنها را قبول نکرده چون فضلات دفع نموده است و لهذا این طایفه اگر چه از دیر زمان بدین عالم پا نهاده اند و بعضی از نفوس خائنه ارباب شوکت هم بجهت مقاصد ونیّه خود ایشانرا در هر وقتی تأیید نمودند
ولکن پایداری و ثبات حاصل
نکرده اند

و چون ابرهای تابستان در هر زمان که ظهور نموده اند بزودی متفرق و نیست و نابود شده اند و نظام حقیقی عالم انسانی یعنی دین متمکن و مستقر شده این پایه‌های بی انتظامی‌ها زائل و معدوم گردیده اند

و چون

و چون معلوم شد که دین مطلقاً مایه نیک بختیهای انسان است پس اگر
براساسهای محکم و پایههای متقن گذاشته شده باشد البته آن دین
بنحو اتم تسبب سعادت تامه و رفاهیت کامله خواهد گردید و بطریق اولی
موجب ترقیات صوریه و معنویه شده علم مدنیت را در میان پیروان خود
خواهد برافراخت بلکه متدینین را بتمامی کمالات عقلیه و نفسیه فائز
خواهد گردانید

و ایشان را به نیک بختی دو جهان خواهد رسانید و اگر غور نمائیم در ادیان
هیچ دینی را نخواهیم دید که براساس محکم متقن نهاده شده باشد مانند
دین اسلام .

زیرا آنکه عروج امم بر مدارج کمالات و صعود شعوب بر معارج معارف
و ارتقاء قبائل بر مراقی فضائل و اطلاع طوائف انسانها بر دقائق
حقائق و استحصال آنها سعادت تامه حقیقیه را در دار دنیی و آخرت
موقوف است بر امور چند

اوّل آنکه باید لوح عقول امم و قبائل از کدورات خرافات و زنگهای
عقائد باطله و همیه پاک بوده باشد زیرا آنکه عقیدهٔ خرافیه حجابی ست
کثیف که علی الدوام حائل می شود در میانه صاحب آن عقیده و میانه
حقیقت و واقع و او را باز میدارد از کشف نفس الامر بلکه چون خرافه
را قبول کرد عقل او را وقوف حاصل شد و از حرکات فکریه سرباز
زد پس از آن حمل مثل بر مثل کرده جمیع خرافات و اوهام را قبول

قبول خواهد نمود واین موجب آن می شود که از کمالات حقه دور افتد و حقائق اکوان بر و پوشیده ماند بلکه سبب خواهد شد که جمیع عمر خود را باوهام و وحشت و دهشت و خوف و بیم بگذراند

واز حرکت طیور و جنبش بهائم درلرزه افتد واز هبوب ریاح و آواز رعد و درخشیدن برق مضطرب گردد و بواسطهٔ تطرآت وتشئمات از غالب اسباب سعادت خود باز ماند و هرحیله باز و شکاره و دجالی را گردن نهد و کدام شقا و بدبختی وسوء عیش ازین گونه زندگی بدتر خواهد بود

ودین اسلام اوّل رکن او این است که عقول را بصیقل توحید وتنزیه از زنگ خرافات وکدر اوهام و آلایش وهمیات پاک سازد و نخستین تعلیم او این است که انسان را نشاید که انسان دیگر ویا یکی از جمادات علویّه وسفلیّه را خالق ومتصرف وقاهر ومعطی ومانع ومعز ومذل وشافی ومهلک

بداند

ویا که اعتقاد کند که مبداء اوّل بلباس بشری برای اصلاح ویا افساد ظهور نموده است ویا خواهد نمود ویا آنکه آن ذات منزه بجهت بعضی از مصالح درکسوت انسانیت چه بسیار آلام ومقام را متحمل گردیده است وغیر از اینها از آن خرافاتیکه هر یک بانفراده برای

کوری

کوری عقل کافیست و [redacted] ین اوهام و
خرافات خالی نیست [redacted] ـه ودیانت بریها
ودیانت زر [redacted]

دوم انکه نفوس انها باید [redacted] بوده باشد بنهایت
شرافت یعنی هر واحدی از امم خود را بغیر از رتبهٔ
نبوت که رتبه ایست الهیه سزاوار و لایق جمیع پایها
ورتبه های افراد انسانیه بداند
و در خود نقص و انحطاط و عدم قابلیتی تصور نکند و چون
نفوس خلق بدین صفت متصف باشد هر یکی با دیگری
در میدان واسع فضائل مسابقت نموده در استحصال
کمالات در صدد مجارات و مبارات خواهد بر آمد
و در نیل عزوه
شرف واقتنای رتب عالیه دنیویه کوتاهی نخواهد
ورزید
واگر بعضی از نفوس را چنان اعتقاد شود که آنها خلقةً
و فطرةً از دیگران در شرافت کمترند و رتبه ایشان
از نفوس سائرین پستتر است
البته در همت انها نقص و در حرکت ایشان فتور و در ادراکشان
ضعف حاصل خواهد شد

و از بسیاری از کمالات و رتب عالیه و سعادات دنیویه
محروم مانده و در دائره صغیره سئلے جولان خواهند
نمود

و دین اسلام درهای شرافت را بروی نفوس کشوده
حق هر نفسی را در هر فضیلت و کمالیے اثبات میکند

و امتیاز شرفت
جنسیت و صنفیت را از میانه برمیدارد و مزیت افراد
انسانیه را فقط بر کمال عقلی و نفسی قرار میدهد

و کم دینی یافت می شود که این مزیت در و بوده باشد
ملاحظه کن که چگونه دین برهما انسان را بر چهار قسم کرده
یکی برهمن و دیگریے چهتری و سیمی ویش و چهارمی
شودر و
اول درجه شرافت را فقط از برایے برهمن قرار
داده است پس از آن از برای چهتری و قسم چهارم را در
جمیع مزایای انسانیت از همه پست تر شمرده است

و این یکی از اعظم اسباب شمرده می شود از برای عدم

رسیدند بدین دین در علوم و معارف و صنایع چنانچه شاید و باید

حال انکه اقدم امم میباشند و دیانت ایشان موجب تحمل

شرافت را از برای جنس بنی اسرائیل [illegible] کرده غیر آن جنس را

با اسامی حقیره ذکر میکنند و پیروان این دین اگرچه از این حکم

سرباز زده امتیاز جنسیت را برداشتند [illegible] لیکن

قسیسها را آنقدر شرافت دادند که نیز موجب خست سایر نفوس گردید

زیرا آنکه قبول ایمان و غفران ذنوب را در تحت قدرت آنها

قرار دادند و گفتند نفوس دیگران را اگرچه با علی درجه کمال

رسیده باشد آنقدرت نیست که عرض ذنوب خود را بدرگاه

الهی کرده طلب مغفرت نماید

بلکه باید این امر بواسطه قسیسها صورت پذیرد و همچنین گفتند

قبول ایمان در نزد خداوند تعالی موقوف بر قبول قسیس است

و این حکم خست بخش نفوس را از انجیل اخذ نمودند چونکه در و نوشته شده

است هرچه شما در زمین بگشائید در آسمانها گشاده میشود و هرچه شما در زمین

به بندید در آسمانها البته بسته میشود و تا زمانیکه این عقیده خست بخش نفوس

در امت نصرانیه بلاد فرنگ متمکن و پایدار بود هیچ گونه ترقیات از برای

آن امت حاصل نشد لیتر در میان پرتستان گفت این حکم را بر خلاف

انجیل فرض نموده است بمسلمانان اقتدا کرده است   سیم آنکه

باید اعتقاد هر ملتی از اهم عقاید خودرا که اول نقشه الواح عقولست
بر براهین متقنه وادله محکمه موسس سازند واز اتباع ظنون
در عقائد دوری گزینند وبمجرد تقلید آباء واجداد خویشتن
قانع نشوند

زیرا انکه اگر انسان بلاحجت ودلیل بامورے اعتقاد کند
واتباع ظنون راپیشه خودسازد وبتقلید وپیروی آباء
خورسند شود عقل اولا محاله از حرکات فکریه بازایستد
واندک اندک بلادت وغباوت بروغلبه نماید تا انکه خرداو
بالمره عاطل وازادراک خیر وشر خود عاجز ماند

وشقاوت وبدبختی از هر طرف اورا فروگیرد تعجب مناکیزو
وزیر فرنگ که تاریخ سیویلیزاسیون یعنی مدنیت
امم اروپایه را نوشته است میگوید یکی از اعظم اسباب
تمدن یوروپ این بود که طایفه‌ئی ظهور کرده گفتند
اگرچه دیانت ما دیانت عیسویه است ولی مارا میرسد که
براهین اصول عقاید خودرا جویاشویم

وجماعت قسیسها اجازت نمیدادند ومیگفتند که مبنای دین بر
تقلید است وچون آن طائفه قوت گرفته افکارشان

منتشر گردید عقول از حالت بلادت و غباوت برآمده در حرکت و جولان آمد و در استحصال اسباب مدنیت کوشیدن گرفت

دین اسلام آن یگانه دین نیست که ذم اعتقاد بلا دلیل و اتباع ظنون را میکند و سرزنش پیروی از روی کورکورانه مینماید و مطالبه برهان را در امور تعبدیه نشان میدهد

و در هر جا خطاب بعقل میکند و جمیع سعادات را نتائج خرد و هوش می شمارد و ضلالت را به بیعقلی و عدم بصیرت نسبت میدهد و از برای هر یک از اصول عقائد به نحوی که عموم را سودمند افتد اقامه حجت مینماید بلکه غالب احکام را با حکم و فوائد آنها ذکر میکند بقرآن شریف رجوع شود

و هیچ دینی نیست که این فضیلت در وی بوده باشد و چنان گمان میکنم که غیر مسلمین نیز بدین مزیت اعتراف خواهند کرد

و مخفی نماناد که اصل دیانت عیسویه که عبارت از تثلیث بوده باشد جمیع نصاری برین معترفند که بعقل فهمیدن آن ممکن نیست یعنی باید از عقل درگذشت تا انرا فهمید واما اصول دیانت

بر همه کس ظاهر است که غالب آنها مخالف عقل است

چه اصحاب آن دین برین امر اعتراف کنند و یا نکنند

جماعتی نکو ... ازیشان جماعتی علی الدوام بتعلیم سائرین
مشغول بوده باشند و در تحلیه عقول آنها معارف حقه کوتاهی
نورزند و در تعلیم طرق سعادت تقصیر ننمایند و گروهی دیگر
همیشه در تقویم و تعدیل نفوس بکوشند و اوصاف فاضله را
بیان و فوائد آنها را شرح و اخلاق رذیله را توضیح و مساوی مضار
آنها را تبیین کنند و از امر معروف و نهی از منکر غافل نشوند زیرا
انکه بالبداهه جمیع معلومات انسان مکتسب است و اگر او را معلمی
نباشد از عقل خود بهره کلی و فایده کلی نخواهد گرفت و چون
حیوانات درین عالم زیست خواهد نمود و از سعادت دارین محروم
مانده ازین دنیا خواهد رفت

پس معلم واجب شد و شهوات و خواهشهای نفس را حدی
و اندازه ای نیست و اگر معدل و مقومی آن شهوات را نباشد
لامحاله مستلزم تعدیات و اجحافات خواهد گردید و صاحب
آن خواهشها سلب راحت و امنیت دیگران را خواهد نمود بلکه خود
هم در آتش شهوات خویشتن سوخته در نهایت شقا بدار الشقا خواهد
رفت پس امر بمعروف و ناهی از منکر و معدل اخلاق لازم شد

و نیز

ودین اسلام اعظم فروض وواجبات آن این دو امر است
بقرآن شریف رجوع شود
و در سائر ادیان القدر اهتمام ...ین دو امر نشده است
و چون ارکان دیانت اسلامیه بسیار است و بیان فائده
هر یکی در مدنیت و شرح بودن هر واحدی از اینها
سبب سعادت تامه موجب آن می شود که از موضوع
کلام خارج شوم
لهذا بر خود واجب دانستم که رساله ئی بانفراد ها
درین امر وضع نمایم و در آن بیان کنم که آن مدنیه فاضله
که حکما بارزوی آن جان سپردند هرگز انسان را دست
یاب نخواهد شد مگر بدیانت اسلامیه
اگر کسی بگوید چون دیانت اسلامیه چنین است پس چرا
مسلمانان بدین حالت محزنه میباشند
جواب میگویم چون مسلمان بودند بودند چنانچه
بودند

و عالم هم بتفصل آنها شهادت میدهد و اما الان پس
بدین قول شریف اکتفا خواهم کرد ان الله لا یغیر
ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم

ایست مجمل آنچه میخواستم بیان کنم در مضار و مفاسد طریقه
نیچریه در م... ...یت اجتماعیه و منافع ادیان اسلام
تمت ... جمال الدین حسینی
تمام شد

بعون الله تعالی

حسب الفرمایش جناب مستطاب فخامت و نجابت
انتساب قدسی نصاب مجد الانجاب و فخر الاطیاب
زبدة الاخیار و قدوة الاکابر ملاذ الافاخم کهف الحاج
والعمار و مفخر التجار و الاعاظم ملجاء المساکین و الفقراء
الحاج محمد حسن صاحب تاجر کازرونی دام عمره
العالی در بندر معموره ممبئی بزیور طبع رسید بید
اقل الفقراء حبیب الله شیرازی
تحریرا فی غره شهر
ذی قعدة
الحرام
سنه ۱۲۹۸
هجری
نبوی

